



شعله جاوید

ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان
مرکزی حزب کمونیست
(مائونیست) افغانستان است
که عمدتاً در خدمت تدارک ،
برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی مردمی و انقلابی (شکل
مشخص کنونی جنگ خلق)
قرار دارد .
" اساسنامه حزب "

شماره شانزدهم

دوره سوم

شماره شانزدهم

شور 1386 (می 2007)

فرخنده باد

روز

بین المللی کارگران جهان

صفحه (2)

نیروهای اشغالگر ناتو در افغانستان

صفحه (25)

اطلاعیه مطبوعاتی ششمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمان

های مائونیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در

جنوب آسیا صفحه (5)

اطلاعیه مطبوعاتی سیمینار بین المللی در باره "

امپریالیزم و انقلاب در قرن 21 " صفحه (7)

فرخنده باد روز بین المللی کارگران جهان

آرمان انقلاب پرولتری یعنی آرمان نابودی استثمار و ستم در جهان و پیریزی یک جهان عاری از هر نوع استثمار و ستم به فراموشی سپرده شد .

در طی سی سال گذشته ، با وجودی که در هیچ کشوری از جهان شاهد پیروزی سرتاسری انقلاب پرولتری ، در هر دو مولفه انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی ، نبوده ایم ؛ اما مبارزات کمونیستهای انقلابی (مارکسیست - لنینیست - مانونیستها) در راه انقلاب پرولتری در تعداد زیادی از کشور های جهان ادامه یافته و به دستاوردهای مهمی از لحاظ تنوریک و عملی نایل گردیده است .

گرچه امروز نیز قدرت سیاسی پرولتری بصورت سرتاسری در هیچ کشوری از جهان وجود ندارد ، اما قدرت سیاسی قسمی بر بخش های بزرگ و کوچک چندین کشور جهان موجود بوده و برای گسترش و سرتاسری

با فرارسیدن اول می 2007 (1386) یک بار دیگر روز بین المللی کارگران جهان را گرامی می داریم و بر ایدولوژی ، برنامه سیاسی و استراتژی مبارزاتی انقلابی پرولتری مان قاطعانه تاکید به عمل می آوریم .

در شرایط امروزی جهان ، یعنی شرایط جهان گیریت (گلوبالیزیون) تشدید یافته امپریالیستی ، طبقه کارگر جهانی و سایر زحمتکشان و ستمدیدگان در کشورهای مختلف جهان ، به ویژه در کشور های تحت سلطه امپریالیزم ، با مصایب رشد یابنده و عمیق شونده روبرو هستند . در راس تمامی مصایب ، این واقعیت تلخ وجود دارد که امواج قدرتمند انقلاب پرولتری پیروز مند در قرن بیستم ، یکی پس از دیگری و تا اواخر دهه هفتاد قرن مذکور ، کلا وبه سویه جهانی از قدرت افتادند .

اما با شکست انقلابات پیروزمند پرولتری در قرن بیست ، نه مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و ستمدیدگان علیه استثمار و ستم خاتمه یافت و نه

شدن خود تلاش می ورزند و در کشورهای دیگری از جهان مبارزه در مسیر دستیابی به چنین دستاوردهایی جریان دارد .

از لحاظ تنوریک ، مهم ترین دست آورد سی سال گذشته ، عبارت است از: جمع بندی کلی تنوری های انقلابی پرولتری درچوگات مارکسیزم – لنینیزم- مانوئیزم یعنی رسیدن به سومین مرحله تکامل علم انقلاب پرولتری ، که هم تکیه بردستاوردهای انقلابات و مبارزات گذشته را بصورت عمده در بر می گیرد و هم عبرت گیری ها و درس آموزی ها از کمبودات و کجروی های گریزپذیر و گریز ناپذیرگذشته و گسست از آنها را .

امر مسلم است که این دستاوردهای مبارزتی ، چه درعرصه پراتیک و چه در عرصه تنوریک ، باید بیشتر از پیش و به صورت روزافزون عمق و گسترش یابند و به گسست ها و تکاملات نوینی دست یابند که جهتگیری آنها دست یابی به انقلابات پیروز مند پرولتری و رسیدن به مرحله بعدی تکامل کلی ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری باشد . اما

فقط با تکیه بر مارکسیزم – لنینیزم- مانوئیزم به مثابه یک ایدئولوژی و علم انقلابی خلاق و رهنمای اندیشه و عمل میتوان به پیش رفت ، نه با منحل کردن قسمی ویا کلی آن و نه هم با برخورد دکماتیک و در نظر گرفتن آن به مثابه یک طریقت جامد .

از میان دو انحراف رویزیونیستی و دکماتیستی ، به ویژه در شرایط امروز جهانی ، رویزیونیزم خطر عمده محسوب میگردد ولی دگماتیزم نیز یک خطر مهم به حساب می آید . در واقع ، مهمترین شکل انحراف دگماتیستی نیز عبارت است از دگمارویزیونیزم یعنی نفی دستاورد ها و تکاملات نوین با تکیه بر فرمولبندی های درست و نادرست گذشته .

با فرارسیدن اول می 2007 (1386) سومین سال حیات مبارزاتی حزب کمونیست مانوئیست افغانستان سپری گردید .

ما در برنامه و اساسنامه حزب و همچنان در نشرات و تبلیغات غیر تحریری ، در طی سه سال گذشته پیوسته روی این امر تاکید کرده ایم که وظیفه عمده

مبارزاتی کنونی در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و پیش روی بسوی جامعه جهانی کمونیستی عبارت است از: تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنها. اینک در تجلیل از روز بین المللی کارگران جهان که روز تجدید عهد و پیمان بر سر انقلاب پرولتری و آرمان های طبقه کارگر است، یک بار دیگر تاکید جدی بر پیشبرد این وظیفه مبارزاتی را اعلام می نمایم. فقط در چنین صورتی است که میتوانیم وظایف مبارزاتی انقلابی مان را به مثابه بخشی از مبارزات برای انقلاب جهانی پرولتری به پیش بریم.

بر پایه این تعهد، ما باید تلاش کنیم که مبارزات روزمره اقتصادی و صنفی کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیدگان افغانستان را سمت و سوی انقلابی دهیم و در مرحله کنونی به بخشی از مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خائنین ملی مبدل کنیم.

رویزیونیستهای دیروزی که امروز به ریفورمیست - تسلیم

طلبان محافظه کار تبدیل گردیده اند، این توهم را درمیان کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیدگان افغانستان دامن میزنند که راه حل مشکلات آنها، منجمله مشکل بیکاری، حفظ سکتور دولتی گذشته و جلوگیری از خصوصی سازی جاری میباشد. آنها با دامن زدن به چنین توهماتی، آنها را به سوی پارلمان پوشالی میکشانند تا ازین مجمع خائنین ملی و مرکب از جنایتکارترین چهره های استثمار و ستم تامین حقوق شان را گدایی کنند.

کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیدگان باید آگاه شوند که تبدیل شکل دولتی مناسبات استثمار گرانه به شکل خصوصی و یا حفظ و ابقای شکل دولتی آن، نه تنها راه حل اساسی مشکلات آنها نیست، بلکه در شرایط ویژه کنونی افغانستان حتی یک را حل قسمی نیز محسوب نمیگردد. آنها باید بدانند که یگانه راه حل مشکل آنها برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و پیشروی بسوی کمونیزم جهانی است.

خصوصی سازی جاری و برپایه آن بیکار سازی روز افزون کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیگان افغانستان، سیاستی است که برای حفظ و پیشبرد این تقسیم کار روی دست گرفته شده و ادامه می یابد. مقاومت علیه اشغالگران و رژیم پوشالی، یگانه راه مبارزه علیه این سیاست است.

این تصور که در شرایط اشغال کشور و سلطه مناسبات نیمه فیودالی بر کشور، میتوان به رفاه و اشتغال عمومی دست یافت، خواب و خیالی بیش نیست. اینک مدت هاست که در چوکات تقسیم کار بین المللی جهانگیر (گلوبالیزه) کنونی سهم افغانستان صدور قاچاقی مواد مخدر و صدور قاچاقی نیروی کار تعیین و تثبیت گردیده است.

اطلاعه مطبوعاتی ششمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمان های مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

مخصوصاً یاد آوری از رفیق کرم از حزب کمونیست هند (مائوئیست) که در کنفرانس منطقوی گذشته بطور فعالی شرکت داشت، وقت کافی برای بحث روی اوضاع نیپال وقف نمود. کنفرانس همبستگی انترناسیونالیستی نیروهای مائوئیست این منطقه را با حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) تکرار کرد، مداخلات و توطئه های نفرت انگیز امپریالیزم امریکا را در تلاش برای حفاظت از دولت و جامعه ارتجاعی کهن تقبیح نمود، نقش انحرافی توسعه طلبی هندی را یاد آوری کرد و تبلیغات ارتجاعی و رویزیونیستی ای را که کوشش دارند توده های انقلابی را دچار توهم سازند و آنها را از مسیر انقلاب منحرف کنند

درین اواخر، ششمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمان های مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا، در شرایطی از منطقه و جهان که فرصت ها و چالش ها، بر زمینه ظهور موج نوین انقلاب جهانی و تعرض ضد انقلابی امپریالیزم امریکا، این دشمن عمده خلق های جهان، در مقابل نیروهای مائوئیست شدیداً بالا رفته است، دائر گردید. این وضعیت بطور مشخص در نیپال، جائیکه انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) به سطح تعیین کننده ای رسیده است، مشاهده می شود. کنفرانس، بعد از ادای احترام به جانبختگان انقلابی،

دانشجویان در فرانسه کل اروپا را به لرزه انداخت. در جنوب آسیا، غیر از مبارزات مسلحانه تحت رهبری مائوئیست ها و نیروهای آزادیبخش ملی، مبارزات بخش های مختلف توده ها علیه گلوبالزیسیون امپریالیستی و تشدید استثمار و ستم امپریالیزم و طبقات ارتجاعی حاکمه، پتانسیل مبدل ساختن کشور های منطقه به عرصه شعله ور جنگ خلق را قویا افزایش داده است. با وجود این، حقیقت سخت عقماندگی نیروهای ذهنی انقلاب تا حال همچنان باقی است. یک موضوع مهم مورد بحث در کنفرانس منطقوی تعمیق درک از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و تکامل آن از طریق بکار گیری درست دیالکتیک تئوری و پراتیک در خدمت به توانمند ساختن بیشتر مائوئیست ها در اجرای وظایف شان در بر پائی انقلاب در جهان کنونی، بود.

کنفرانس منطقوی به واسطه شمولیت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و حزب کمونیست بوتان (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) در آن تقویت گردید. تمامی احزاب شرکت کننده در کنفرانس، این نتیجه گیری را با تصمیم قاطع بیان داشتند که مسئولیت های انقلابی شان را به پیش سوق دهند و ظرفیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای بر عهده گرفتن نقشش به مثابه مرکز جنبینی نیروهای مائوئیست جهان را بیشتر تقویت نمایند.

، افشا نمود. کنفرانس این موضع مائوئیستی را مجدداً خاطر نشان کرد که سازش میان یک حزب مائوئیستی و نیروهای ارتجاعی در یک کشور، نیروهای انقلابی در سائر کشور ها را ملزم نمی سازد که عین کار را انجام دهند و اینکه آنها باید به اجرای وظایف انقلابی شان ادامه دهند. کنفرانس برای یک کارزار وسیع بخاطر دفاع از انقلاب در نیپال فرا خوان داد و خواست عدم مداخله امپریالیست ها و تمام مرتجعین در مسائل نیپال را قویا مطرح کرد.

اوضاع عینی در جهان برای انقلاب مساعد است. جنگ خلق، تحت رهبری احزاب مائوئیست در هند و فیلیپین به پیش می رود، در ترکیه و پیرو علیرغم عقبگرد های سخت ادامه یافته است، در حالیکه در نیپال به تصرف قدرت سیاسی نزدیک گردیده است. توده ها در سراسر جهان وسیعاً به مبارزه و مقاومت برخاسته اند. در عراق و افغانستان، قوای اشغالگر تحت رهبری امپریالیزم امریکا و رژیم های پوشالی دست نشانده آنها، نتایج خونین سنگینی بدست می آورند و این امر امریکا را تحت فشار قرار می دهد که در پالیسی هایش تجدید نظر نماید. متجاوزین صهیونیست مورد حمایت امریکا در مقابله با مقاومت شدید، مجبور شدند از لبنان بیرون بروند. همچنان در کشور های امپریالیستی، به شمول امریکا، مبارزات و بسیج علیه جنگ و گلوبالزیسیون ادامه می یابد، در حالیکه شورش جوانان و

حزب انقلابی بنگله دیش
 حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان
 حزب کمونیست بوتان (مارکسیست - لنینیست - مائونیست)
 حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست - مائونیست)
 حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگز الباری
 حزب کمونیست نیپال (مائونیست)
 حزب پرولتری پو ربانگلا (کمیته مرکزی)

جنوری 2007

بزرگ ارتجاعي مثل چین هستند . در واقع همین مسائل سبب می گردد که قوت های ناتو در افغانستان با درگیری ها و تصادمات جنگی روز افزون مواجه گردند و روی آرامش بخود نبینند .

بقیه از صفحه (30)

بلکه پیام آور جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی علیه کشور های تحت سلطه و ملل تحت ستم امپریالیزم و پیام آور تشدید کشمکش های امپریالیستی و ارتجاعي با سائر قدرت های امپریالیستی و قدرت های

اطلاعیه مطبوعاتی سیمینار بین المللی در باره " امپریالیزم و انقلاب پرولتری در قرن 21 "

جهان برای پیشروی های بزرگ انقلابی و خواست فایق آمدن بر ضعف نیروهای کمونیست برای آزاد ساختن این نیرو ، دایر گردید .

در سیمینار حزب کمونیست نیپال (مائونیست) و حزب کمونیست هند (مائونیست) اسناد تحریری ارائه کردند ، در حالیکه احزاب دیگر از طریق یاد داشت ها و سخنرانی ها سهم گرفتند . مباحثات سیمینار عمدتاً روی چهره ها و صور ویژه امپریالیزم در زمینه کنونی گلوبالزیسیون ، نیاز به استراتژی و تاکتیک های قابل تعقیب در کشور های

سیمینار بین المللی در باره امپریالیزم و انقلاب پرولتری در قرن 21 ، به مثابه بخشی از تجلیل از دهمین سالگرد آغاز جنگ خلق در نیپال ، با شرکت 15 حزب و سازمان مائونیست موفقانه به پایان رسید . سیمینار در گرهگاه تاریخی ای که خلق نیپال به سوی یک پیروزی قاطع بالایی دشمنانش پیشروی می کند ، در حالیکه امپریالیزم امریکا ، این دشمن عمده خلق های جهان ، در جنگ تجاوز کارانه اش در عراق و افغانستان گیر مانده است ، برگزار شد . سیمینار با شناخت آگاهانه از پتانسیل عظیم موجود در اوضاع کنونی

حزب کمونیست مائونیست ایتالی
 حزب کمونیست نیپال (مائونیست)
 حزب کمونیست مائونیست (ترکیه -
 کردستان شمالي)
 حزب پرولتري پوربانبگلا (کمیته
 مرکزي)
 حزب پرولتري پوربانبگلا (گروپ وحدت
 مائونیستی)

کمونیست هاي انقلابي آلمان
 احزابي که بصورت ناظر در سیمینار
 شرکت کردند عبارت بودند از :

حزب کمونیست فیلیپین
 حزب کمونیست انقلابي ، امریکا
 حزب کارگران ایران (رنجبران)

سیمینار با سرود انترناسیونال و یاد بود از
 جانبختگانی که جان هاي شان را برای
 امر کمونیسم نثار کرده اند ، شروع شد .
 پیام هاي احزاب مختلف خوانده شدند .
 سیمینار ، با شنیدن اخبار قتل وحشیانه
 رفیق چاندرا (عضو کمیته مرکزي) و
 رفیق کارونا (عضو کمیته ولسوالي)
 حزب کمونیست هند (مائونیست) ، نسبت
 به این جانبختگان انقلابي ادای احترام به
 عمل آورد .

سالون سیمینار با تصاویر مارکس ،
 انگلس ، لنین ، استالین و مانوتسه دون و
 رهبران جنبش مائونیستی و همچنان
 درفش هاي سرخ حاوي نقل عبارات
 کلاسیک هاي مارکسیستی و شعار هاي
 انقلابي ، تزیین شده بود . فراخوان
 مانیفیست حزب کمونیست (کارگران تمام
 کشور ها متحد شوید) که به زبان هاي
 مختلف نوشته شده بود ، جلب توجه مي
 کرد . نمایندگان و ناظرین در سیمینار
 فرصت یافتند که فرهنگ انقلابي غني تولد
 یافته در جنگ خلق را از طریق نمایشات
 هنري گروپ فرهنگی " سامانه " مشاهده
 کنند .

امپریالیستی و تحت سلطه ، درس هاي
 دیکتاتورپرولتاریا در کشورهای
 سوسیالیستی سابق و وظیفه فرا رفتن از
 نقطه اوج انقلاب فرهنگی پرولتري عظیم
 در چین و نیاز به وحدت نیروهاي
 مائونیست در سطح جهان ، متمرکز بود .
 تمامی این مسائل در پیوند و پیوستگی
 فشرده اي با ضرورت دفاع ، تطبیق و
 تکامل مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم
 (علم انقلاب) و خدمت به اجرای این
 وظایف مبارزاتي برای رویارویی با چالش
 هاي قرن 21 ، مطرح گردید . این
 مباحثات از لحاظ عمق خود غني ، از
 لحاظ وسعت خود گسترده و از لحاظ
 برخورد دیدها سر زنده بوده و روحیه
 انترناسیونالیزم پرولتري و استحکام
 ایدئولوژی پرولتري را به مثابه یک "
 شورشگری " همواره آماده برای مبارزه
 در میدان هاي پیکار انقلاب و مساوي با آن
 برای مبارزه در حیطه ایده ها ، بصورت
 تمام عیار نشان مي داد .

پیشنهادات جنبش انقلابي انترناسیونالیستی
 و حزب کمونیست هند (مائونیست) و
 آمادگی احزاب و سازمان ها برای فایق
 آمدن بر مشکلات شرکت در سیمینار ،
 کمک عظیمي به برگزاری موفقیت آمیز
 سیمینار به عمل آورد .
 احزاب شرکت کننده در سیمینار عبارت
 بودند از :

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان
 حزب کمونیست بوتان (مارکسیست -
 لنینیست - مائونیست)
 حزب کمونیست هند (مائونیست)
 حزب کمونیست هند (مارکسیست -
 لنینیست - مائونیست)
 حزب کمونیست هند (مارکسیست -
 لنینیست) ناگز الباری
 حزب کمونیست ایران (مارکسیست -
 لنینیست - مائونیست)

اطلاعیه جمعیت دوستی

پیروی نوین

رفقا و هواداران !

" جمعیت دوستی پیروی نوین " اعلام می کند که اینک ما یک سایت جدید داریم :

www.geocities.com/npfausa

سایت ما مواد در باره جنگ خلق در پیرو و همچنان آخرین مسائل مربوط به کارزار دفاع از جان صدر گونزالو را پخش می کند . ما از تمام هواداران دعوت می کنیم سایت ما را ، که تازه کرده و بهتر ساخته ایم ، ملاحظه نمایند . جمعیت ما یک تشکیلات در ایالات متحده امریکا است که از سمپات ها تشکیل شده است و ما وقتاً فوقتاً فعالیت های مختلفی داریم . اگر شما علاقمند باشید که معلومات بیشتری داشته باشید یا می خواهید در فعالیت ما سهیم شوید ، می توانید از طریق آدرس ذیل به ما دسترسی پیدا کنید :

Nuevo-peru@hotmail.com

با درود های رفیقانه !

9 فیرویی 2007

گزارشی از کنفرانس مشترک سازمان ها و احزاب مارکسیست – لنینیست – مائونیست کشور های مختلف به مناسبت چهلمین سالگرد " انتقاد از خود " حزب کمونیست اندونیزیا

متن ذیل قسمت هائی از گزارشی است که توسط گزارشگر شعله جاوید از کنفرانس مشترک سازمان ها و احزاب مارکسیست – لنینیست – مائونیست کشور های مختلف به مناسبت چهلمین سالگرد " انتقاد از خود حزب کمونیست اندونیزیا " در اوایل زمستان گذشته ، تهیه گردیده است . درین متن ، رنوس مطالب پیام ها و بیانیه های رفقای شرکت کننده در کنفرانس بصورت خلاصه درج گردیده است .

سخنران اول :

این رفیق با تقدیم پیام و ارائه بیانیه اش ، کنفرانس را افتتاح نمود .
در این پیام و بیانیه کوتاه ، شرایط اندونیزیا تشریح گردیده و این مسئله که چگونه آن کشور به یک کشور وابسته به امریکا تبدیل گردید مورد بررسی قرار گرفت و نقاط قوت و ضعف « انتقاد از خود » حزب کمونیست اندونیزیا تشریح شد . پذیرش جنگ خلق و نقطه نظرات سیاسی تشکیلاتی آن بحیث نقاط قوت تأیید شد و به رفقا رهنمود داده شد که ضرورت گسست بیشتر از گذشته ، آموزش از انقلاب فرهنگی و در نظر داشت تغییراتی که از آنوقت تاکنون بعمل آمده موجود است . او همچنان از چهار کلیتی که مارکس مطرح کرده و در مورد از بین رفتن قدرت

نیست ، بلکه تکاملات کمونیزم توسط مائو در عرصه های فلسفی ، اقتصادی و سیاسی ، باعث تکامل به مائونیزم میباشد ، صحبت نمود . او نظام دموکراتیک را مورد ارزیابی قرار داده و دموکراسی نوین را با دموکراسی بورژوایی مقایسه نمود و اظهار داشت که برای داشتن دموکراسی نوین باید دولتی تحت رهبری پرولتاریا داشته باشیم . او جنگ خلق و کسب قدرت از طریق قهر را منحصت نکات اساسی بیان نمود .

سخنران دوم :

قبل از سخنران اصلی ، رفیقی که سمت ترجمان را داشت سخنانی ایراد نموده و در مورد حزب کمونیست اندونیزیا و تحولاتی که در آن کشور رونما گردیده روشنی انداخت . او گفت : در جریان تشکیل حزب خیلی از کسانی که می خواستند به حزب بپیوندند ، حلقه های غیرقانونی بودند

سوسیالیزم در شوروی و چین و اینکه بین م ل م و م ل ا صرفاً در لفظ اختلاف

که برای جذب آنها مشکل ایجاد میشد . اولین کنگره حزب در سال 2000 دائر شد . یکی از نقاطی که حزب نتوانست پیشرفت کند و به طرف جنگ خلق پیشروی نماید مسئله چسپیدن به اکونومیزم بود . او ادامه داد : حزب در دومین کنگره اش که در سال 2003 برگزار گردید م ل م را برگزید .

گروه های مختلفی که جدا از حزب فعالیت می کنند وجود دارند که آنها انتقاد از خود را به پیمانانهای متفاوت می پذیرند ولی بعضی ها آنها اصلا قبول ندارند .

در مبارزات درونی عده ای انحلال طلب اند و نمیخواهند حزب بازسازی شود ؛ ولی مامی کوشیم که به کمک یکدیگر به پیش رویم .

در مورد موجودیت رویونیسم گفت : فعلا رویونیسم مدرن وجود دارد که باید آن را شناسایی و علیه آن مبارزه نمائیم . او رویونیسم در اندونیزیا را مورد بررسی قرار داده و رویونیسم خروشچفی را فقط بخاطر راه مبارزاتی مسالمت آمیز آن کوئید و بعد بدون توجه به انقلاب فرهنگی بطرف فروپاشی شرف رفت .

سخنران سوم :

این رفیق در مورد جنبش جوانان اندونیزیا صحبت نمود . او بیان داشت : جنبش جوانان اندونیزیا در سال 2003 تشکیل شد . این جنبش معتقد به سکولاریزم ، انقلاب دموکراتیک نوین و اندیشه مائو است . اندونیزیا یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است و باید انقلاب دموکراتیک نوین در آن انجام شود . جنبش جوانان

اندونیزیا در بین توده ها کار می کند ، به روستاها رجحیت میدهد و در تدارک تشکیل جبهه متحد ملی است .

سخنران چهارم :

باب اوکیان گفت : « چیزی که در چین اتفاق افتاده باعث میشد که دنیا عوض شود . » مبارزه دوخط در حزب ما با تاثیر پذیری از جلد پنج آثار منتخب مائو منجر به انشعاب حزب گردید . بخش انشعایی حزب در بین اتحادیه های کارگری ، ناپدید شد . بعد از کودتا در چین بخصوص بعد از جریان البانیه در سطح جهان ، جهت گمکردگی بوجود آمد .

لنین گفت : ما برشانه های مارکس و انگلس می ایستیم . ما حالا در شرایطی هستیم که موجی که از مارکس شروع شد و به مائو رسید ، خاتمه یافته و موج نوینی در سطح جهانی در حال سر بلند کردن است . استراتژی و تاکتیک برای اهداف نهایی ما تعیین می شود . رویونیسم به این خاطر رویونیسم است که در یک جهت دیگر حرکت می کند و در خدمت ایدئولوژی نیست .

انتقاد از خود حزب کمونیست اندونیزیا دارای اهمیت زیادی است . تکامل مارکسیسم یا انحراف از آن را از کجا می بینیم ؟ لنین خیلی چیزهای مارکسیسم را عوض کرد . در مورد حزب ، لنینیسم تغییراتی را در مارکسیسم ایجاد کرد . مائو هم این کار را کرد و خیلی چیزها را عوض کرد ، استالین هم خیلی چیزهایش درست و بعضی چیزهایش نادرست است . ضرورت تکامل مارکسیسم ایجاب می کند که ما خیلی چیزها را

باید تغییر بدهیم. تجربه نشان داد که تغییر از سوسیالیزم به کمونیزم خیلی پیچیده تر از آن چیزی است که مارکس وانگلس فکرمی کردند. استالین خیلی میخواست انقلاب را پیشرفت داده و آنرا به جلو ببرد؛ ولی دورنمایش را یک کمی از دست داد که باعث شد اشتباهات مهمی را انجام دهد.

رویزیونیسم با خروشچف زاده نشد؛ بلکه از قبل زاده شده بود.

در آمریکا از قبل رویزیونیسم در حزب بود. «براتر» رهبران وقت حزب نقش زیادی در اشاعه ی رویزیونیسم در آمریکا داشت. مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی هم داخلی و هم بین المللی بود. این باعث شد که مائو هم نسل قدیم و هم نسل جدید را در جهت درست رهنمون شود. مائو مرحله جدیدی را در مارکسیزم - لنینیسم ایجاد کرد. او تنها چیزهای جدید نیآورد بلکه از چیزهای گذشته هم گسست کرد. از جمله خدماتی که به جنگ خلق و انقلاب کرد و می توان تا حد زیادی خود را مبتنی بر درک آن کرد. این کار مائو یک سنتر جدید بود و این دلیلی است که باعث می شود ازم ل م صحبت کنیم نه اندیشه مائو. مائو 30 سال پیش در گذشت. از آنوقت تا کنون جهان تغییرات زیادی کرده که باید ما این نظرات را تقویت نمائیم و تکامل دهیم

مقصد ما تنها سرنگونی امپریالیزم آمریکا نیست بلکه آمریکا باید یک پایگاه شود علیه سرمایه داری در سراسر دنیا. هدف ما این است که دنیا را آنطور تغییر بدهیم که اختلافات

طبقاتی و ستم در مجموع و ستم بر زنان از بین برود و این چیزی است که اکثر مردم دنیا می خواهند. فعلا علم و تمام پیشرفت ها در خدمت طبقه حاکمه و بخش ممتاز جامعه است. اگر تغییر این جامعه را میخواستیم نه تنها از نظر عملی بلکه از نظر ایده ای نیز باید کارکنیم. در این زمینه انقلاب فرهنگی به بالا ترین درجه رسید که حالا باید تا حدی به عقب برگشته مسئله دفاع از جنبه های مثبت و طرد جنبه های منفی آن را در نظر گرفت. مثل شعاری که باب آوکیان بکار برده است: "یک هسته محکم و مقدار بسیار زیادی انعطاف". از حالا تا زمان کمونیزم ما این را ضرورت داریم تا مسئله را کاملا حل کنیم. ما احتیاج زیادی داریم که از یک سری تفکرات رایج بورژوا - دموکراتیک، اتویستی و... گسست کنیم. یک نوع انتقاد به گذشته این است که انعطاف زیاد را بکار می برد ولی هسته محکم را در نظر ندارد. یکی دیگر از مسائل، اپیستومولوژی (چگونگی درک حقیقت) است که باب به آن خیلی اهمیت می دهد. "ایده های صحیح از کجا سرچشمه می گیرند" توسط مائو مطرح شد. لنین هم این مسئله را در بحث با کسانیکه می گفتند حقیقت عینی وجود ندارد، مطرح کرده.

در جریان دستگیری رفیق گونزالو، موضوع "حقیقت سیاسی" را مطرح می کردند

مارکسیزم - لنینیزم - مائونیسم یک میتودولوژی است که موقعی به آن رسیدیم { و بکار بردیم } به حقیقت می

ایدئولوژیک و فرهنگی- اقتصادی بورژوازی نظرات وی را تقویت می کرد .

وسیع ساختن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خیلی اهمیت دارد که همیشه رشد کند و جلو برود . روندهای دیگر هم هستند . ما می‌خواهیم هسته محکم داشته باشیم و بصورت وسیع در سطح جهان متحد شویم . از این خط انقلابی

در کشور خود و کشورهای دیگر دفاع کنیم .

سخنران پنجم :

...اهمیت دارد که تجارب حزب کمونیست اندونیزیا جمع‌بندی شود نه تنها به منظور انقلاب در اندونیزیا بلکه برای پرولتاریا در مقیاس جهانی نیز . بنابراین تلاش می‌کنم به برخی نکات در این مورد اشاره کنم .

گذشته حزب کمونیست ایران م ل م ، اتحادیه کمونیستهای ایران است که از درون آن بیرون آمده است . اتحادیه کمونیست ها محصول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در سطح جهانی و در سطح ایران و گسست از راه حلها و شیوه های مسالمت آمیز و رفرمیستی بود .

هنگامی که انقلاب ایران در سال 1357 تحت رهبری اسلامی ها صورت گرفت مصادف بود با کودتای رویزیونیستی چین ، از دست دادن حکومت پرولتاری در چین و بحرانی که در جنبش مائوئیستی بوجود آمد . در چنین شرایطی اتحادیه کمونیست های ایران ، اندیشه مائو را منحل کرد و خود را بر پایه مارکسیزم - لنینیزم

رسمی . مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها باید بهترین کسانی باشند که به اشتباهات خود برخورد می کنند . ولی { در موارد معینی } اینطور نبوده است . ما صرف حرف نمیزنیم بلکه می‌خواهیم دنیا را عوض کنیم . برخورد شما به مارکسیزم خیلی ربط دارد به برخورد به روشنفکران . در گذشته برخورد با روشنفکران خیلی بد بوده است . پیشرفت های علمی به پیشرفت مارکسیزم خیلی کمک کرده است . این درست نیست که { بگوئیم } تنها مائویزم حقیقت را با خود دارد ، بلکه بعضی مواقع بورژوازی هم آنرا دارد . ما باید به بورژوازی گوش بدهیم نه بخاطر قبول داشتن آن بلکه باید در خدمت تغییر جهان از آن استفاده کنیم . اگر انتخابات چین در 1977 میشد احتمالاً خیلی از مردم توسط چونن لای مجاب می شدند . در حزب موضوع این نبود که اکثراً ما بودند . توجه ما به انقلاب فرهنگی نه تنها بخاطر درک و فهم آن است بلکه ما باید از آنهام جلو تر برویم

خیلی ها می گویند مائو ناسیونالیست بود ، ولی ما می گوئیم او انترناسیونالیست بود . مگر ما نمی توانیم بگوئیم در این زمینه کاملاً تکامل یافته بود . ما با تروتسکیست ها فرق داریم . آنها می گویند سوسیالیزم نمی تواند در یک کشور پیروز شود ، ما می گوئیم پیروز می شود ، البته به شکل زنجیره ای

چرا تین هسیائوپنگ در حزب قدرت داشت ؟ بخاطری که قدرت پشت جبهه ، ارتباط معین اقتصادی -

مبتنی ساخت بدون درک لزوم و ضرورت اهمیت مائوئیسم . این مسئله باعث عقیم کردن توانایی آن برای رهبری انقلاب و از دست دادن فرصت و از دست دادن چشم انداز ضرورت کسب قدرت سیاسی بود .

می خواهم در اینجا به برخی از شباهت هایی که بین این اشتباه و اشتباهاتی که حزب کمونیست اندونیزیا مرتکب شد بپردازم . وقتی که خمینی به قدرت رسید ، اتحادیه کمونیست های ایران نیز از تئوری ماهیت دوگانه دولت برخوردار بود ، یعنی دوجنبه ارتجاعی و ضد امپریالیستی . به معنای واقعی و عملی همه نیرو بر روی تصحیح رژیم و عدم مبارزه برای تکامل خط (برای تشکیل حزب، برپایی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی) متمرکز شده بود . اما هنگامی که رژیم توانست موقعیت خود را تحکیم کند ، به یک کودتا و قتل عام علیه انقلابیون دست زد و صدها هزار نفر کمونیست و انقلابی اعدام کشته و یا زندانی شدند . این بهای گزافی بود که کمونیستها برای آن می پرداختند . بدین گونه بود که بعد از این شکست تلخ با جمع بندی از گذشته مسئله اهمیت کسب قدرت سیاسی جمع بندی شد . برپایی قیام آمل تحت رهبری سرداران آغازی برای گسست از این گذشته بود ، اما این پایان آن نبود ، بلکه تنها سرآغازی برای آن بود . آنچه در واقع در این شرایط جایش خالی بود موقعیت مائوئیسم بود . سرداران به پای مبارزه مسلحانه و برپایی یک قیام به پیش رفتند اما لزوم برپایی جنگ خلق را درنیافتند . برپایی

این قیام از نظر نظامی موفق نبود و شکست خورد ، اما همین گسست مهم از شیوه تفکر گذشته سرآغازی برای گسست های بعدی شد که در حقیقت به حفظ سازمان از نظر ایدئولوژیک انجامید . در این زمان است که با جنبش بین المللی مائوئیستی رابطه برقرار می شود و تلاش می شود که گذشته بر مبنای مائوئیسم جمع بندی شود . با چنین جمع بندی مهمترین انحراف گذشته ، سنتریزم نسبت به مائوئیسم ارزیابی می گردد . این جمع بندی همچنین با توجه به فهم و درک بهتر از شرایط عینی و ذهنی آن زمان و بخصوص درک موقعیتی که با از دست دادن قدرت توسط پرولتاریا در چین و نقشی که در انقلاب ایران داشت و همچنین بهتر دیدن رابطه بین انقلاب در یک کشور و انقلاب جهانی ممکن شد

نکته دیگری را که می خواستم به آن اشاره کنم و بخصوص در رابطه با جمع بندی از انقلاب ایران مهم است و امروز کاربردهای مهمی دارد مسئله ایدئولوژی های رقیب است . در روزهای اولیه انقلاب وحدتی بین اتحادیه کمونیست های ایران و نیروهای اسلامی حس می شد . آنها علیه شاه بودند و ما نیز بودیم . این تصور بسیار غالب بود که حکومتی که جایگزین حکومت شاه شود نمی تواند از شاه بدتر باشد . این شیوه تصور به شکلی و یا نوعی دیگر در بسیاری از نیروهای چپ دیگر نیز عمل می کرد . ما اهمیت خط - س را به معنای واقعی درک نکرده بودیم . و اینکه اسلامی ها

مقطعی این تکاملات مائوئسه دون به رسمیت شناخته نشد و یا حداقل به آن اندازه که به تکاملات لنین اهمیت داده می شد داده نشد و به مثابه قله نوینی در تکامل م ل دیده نشد و این نقش مهمی در عقب نشینی سازمان بازي کرد .

در مورد سوال رفیق ... که پرسیده بود : چرا دنگ علیرغم تغییرات انقلابی در هنگام انقلاب فرهنگی و بعد کسب قدرت باز هم مورد اعاده حیثیت شد ؟

رفیق ... صحبت می کند که : هدف مائو معالجه بیمار بود . برخی کادرهای قدیمی نمی توانستند درک کنند که چرا رهروان سرمایه داری در اشتباهند . مقرر فرماندهی پرولتاریا که شامل چهار نفر تحت رهبری مائو بود در مقایسه با مقرر فرماندهی بورژوازی بزرگ نبود . 10 سال بسیار زمان کوتاهی بود که بتواند آگاهی را عمیق کند و به پیش ببرد . توازن قوا به نفع رهروان سرمایه داری بود . اشتباهاتی نیز به این مسئله کمک کرد ، اما من در شرایطی نیستم که آنها را بتوانم درک کنم اما می دانم که یک به دو تقسیم می شود .

چند نکته در این مورد : یکی برمی گردد به ماهیت پیچیده سوسیالیزم و مبارزه دو خط . در پروسه انقلاب فرهنگی و در هم کوبیدن خط اپورتونیستی و رویونیستی راست ، طولی نکشید که خط اپورتونیزم لین پیانو به شکل چپ ظهور کرد . در پرتو چنین شرایطی بود که یک خط راست نوین دیگر بار شکل گرفت و این با مکانیزم اینکه یک انحراف ،

بدنبال چه چیزی هستند. من فکر می کنم این مسئله امروز بخصوص در مورد اندونیزیا که اسلامی های بنیادگرا در حال گسترش هستند از اهمیت برخوردار است.

نکاتی در مورد جنبش کمونیستی بین المللی و مانوئیم به مثابه خطی برای انقلاب در کشورهای تحت سلطه :

خدمات مائو در همه زمینه ها دارای یک پایه فلسفی معین است که خود نیز تکاملی در ماتریالیسم دیالکتیک محسوب میشود . بطور مثال ضرورت انقلاب دمکراتیک قبل از او درک می شد اما مسئله رهبری پرولتاریا درک نشده بود . تکاملات تئوری و خطی نظامی مائو همچنین مبتنی بر درک فلسفی از مسئله خط توده یی و رهبری پرولتاریا و بالاتر از همه درک از هدف نهایی است . اینجاست که تفاوت میان مبارزه مسلحانه و جنگ خلق مطرح می شود که مسئله رهبری و هدف پرولتاریا در آن نهفته است - قدرت سیاسی برای پرولتاریا از درون انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیزم . درک از سوسیالیزم ، مبارزه علیه رویونیزم بخصوص رویونیزم خروشجفی نه تنها مبتنی بر مارکسیزم است بلکه بالاتر از آن تکامل مارکسیزم است . از آن جمله درک این مسئله که چگونه اشتباهات استالین به چنین نتایجی کمک کرد اینها همه باید به مثابه تکامل همه جانبه یا عبارت دیگر تکامل مارکسیزم از جنبه ها و عرصه های متفاوت باید شناخته شود و این مسئله مهم و حیاتی است. در اتحادیه کمونیست های ایران ، در

رژیم از نقطه نظر تاکتیکی چیست؟ آیا می توان گفت که در ایران اسلام مترقی وجود دارد؟ مثلاً شریعتی؟ بدون شک بررسی تجربه انقلاب ایران از این نظر بسیار حائز اهمیت است. بهای رشد اسلام در ایران یک انقلاب شد. اسلام در طول سالهای حکومت شاه رشد کرد. مردم با شاه تضاد داشتند. خمینی هم با شاه تضاد داشت از جمله علیه اشاعه فرهنگ غربی و بخصوص علیه رفرم ارضی که تحت حمایت و نظارت امپریالیستها صورت گرفت. چنین رفرمی به موقعیت روحانیت که با مسئله زمین بسته بود، ضربه می زد. شریعتی در حالی که به اشاعه نظر اسلامی می پرداخت اما از آنجا که به عقب ماندگی ایده های اسلام نیز واقف بود تلاش می کرد که برخی ایده های پیشرو و روشنفکرانه را نیز اتخاذ کند و با اسلام تلفیق کند. نه به خاطر مسایل مترقیانه بلکه به خاطر مترقی جلوه دادن اسلام. بحثهای او برای بخشهایی از جوانان خانواده های سنتی و بخشهایی از خرده بورژوازی که علیه شاه بودند جذاب شد. بحثهای او در برخی کشورهای دیگر نیز مورد حمایت قرار گرفت. بسیاری از سازمانهای کمونیست، از خمینی، مجاهدین و شریعتی حمایت کردند و رابطه نسبتاً خوبی بین آنان برقرار بود. تئوری دو جنبه یعنی جنبه ارتجاعی و جنبه ضد امپریالیستی که باید با آن متحد می شدند وجود داشت. اما واقعیت اینست که تضاد آنها با امپریالیزم، از زاویه مترقی نبود و آنها خواستار جایگزینی فرهنگ و مناسبات

انحراف دیگر را می پوشاند، برای خط غلط دیگر جای مانور باز می کند. در آن شرایط فشارهایی واقعی برای متحد شدن با یکی از آن دو خط علیه انحراف عمده اعمال می شود. در آن شرایط مائو احتمالاً احساس می کند که مجبور است در مقابل لین که قدرتی یافته بود اتحادهای معینی را بوجود بیاورد. البته این مسایل نیز با موقعیت بین المللی چین و انترناسیونالیزم گره می خورد که مثلاً باید با آن نیروها در مقابل "خطر عمده" شوروی ها متحد شوند. همچنین این مسئله ربط هایی به مسئله انترناسیونالیزم و چگونگی برخورد به انقلاب در خدمت انقلاب جهانی پیدا می کند. ...

در مورد اینکه چرا انقلاب دمکراتیک نوین و نه انقلاب دمکراتیک ملی؟ مائو برکلمه نوین از ابتدا تاکید داشت. نوین معرف این بود که تحت رهبری پرولتاریاست. بعد از کسب قدرت سراسری رهروان سرمایه داری اصرار بر این داشتند که انقلاب دمکراتیک باید تحکیم شود. اما مائو تاکید داشت که باید به انقلاب سوسیالیستی پیشروی کنیم. درحقیقت آن جنبه ای را که انقلاب دمکراتیک نوین در بر می گیرد اینست که انقلاب دمکراتیک نوین را می تواند در زمره انقلابات پرولتری به حساب آورد. بنابراین گرچه مسئله تنها تاکید بر کلمه نوین است اما در خود محتوی بسیار عمیقی را دارد.

در مورد سوال رفیق ... که پرسیده است: بنیادگرایان اسلامی در ایران حکومت می کنند؟ برخورد رفقا با این

داشت ، حتی وقتی که برای انقلاب دمکراتیک نوین می جنگیم .

رفیق دیگری از شرکت کنندگان کنفرانس: جواب و نکات شما واضح است . یک مجله بزرگ و مهم به نام تمپو در اندونیزیا مصاحبه ای را با خمینی انجام داد و از او پرسیده شد که کدام سیستم اقتصادی را برای کشورش برمیزگرداند سوسیالیسم و یا کاپیتالیسم . او جواب داد قرآن ... بنابراین خمینی اسلام را به مثابه پوششی برای کاپیتالیسم برگزید.

سخنران : و در کشورهای تحت سلطه پوششی برای اقتصاد نیمه فئودال - نیمه مستعمره .

سخنران ششم :

این رفیق گفت که از اندونیزیا اطلاعات دقیقی ندارد . او تاریخچه حزب کمونیست ترکیه را چنین تشریح کرد : در سال 1972 ابراهیم کاپیاکایا حزب را بنا نهاد . او انقلاب اندونیزیا را مورد بررسی دقیق قرار داده بود و از شکست انقلاب در آن کشور توانست خوب بیاموزد و مطابق به آن راه انقلاب در ترکیه را به پیش برد . رهبری رویونیست اندونیزیا از شناخت ماهیت دولت در آن کشور کاملاً عاجز بود . با درک این مسئله ابراهیم ماهیت حزب را در اندونیزیا مورد بررسی قرار داده است ...

با توجه به خواننده ها ، حزب نقش مهمی در دولت داشت و توانست پیشرفت هائی در اصلاحات ارضی بکند و دادگاه های اصلاحات ارضی را بوجود بیاورد . پرولتاریا تنها طبقه ای است که منافعش مبتنی بر تنگ نظری نیست . همین است

امپریالیستی با فرهنگ و مناسبات عقب مانده تری و به همان اندازه ارتجاعی بودند . خمینی از حمایت کمونیستها استفاده کرد و بعد از اینکه شاه سرنگون شد ، کمونیستها و انقلابیون را در اولین فرصت و دو سال بعد از انقلاب بعد از آنکه رژیم خود را تحکیم کرد مورد حمله قرار داد و آنها را قتل عام کرد بعلاوه صعود اسلام و گرفتن قدرت در ایران باعث شد که تأثیرات زیادی را در منطقه بگذارد و علت مهمی در اسلامی شدن افغانستان شد . امپریالیسم آمریکا این ایده را قاپید و به تاسیس سازمانهای بنیاد گرای جهادی علیه شوروری در افغانستان کمک کرد . و از آنجا که این مسایل از طریق پاکستان صورت می گرفت ، پاکستان نیز به این بنیاد گرایی آلوده شد . چنین دوره ای که با از دست دادن چین مصادف بود ، دوره مساعدی برای امپریالیستها بود . بسیاری از مردم جهان هنوز امروزه بهای صعود اسلام در ایران را می پردازند . این یک جمعیندی کاملاً منطقی است که به مبارزه ایدئولوژیک علیه اسلام و همچنین به دیگر ایدئولوژی های رقیب نباید کم بها داد . بدون شک افراد مترقی و طبقات درگیر آن می باشند ، اما به مثابه یک ایدئولوژی ارتجاعی باید مورد مبارزه قرار گیرد تا افرادی را که تحمیق شده یا قربانی این ایدئولوژی هستند متقاعد نمود . این یک وظیفه ایدئولوژیکی مهم است و همان است که پیشتر به آن اشاره شد، یعنی اینکه باید هدف کمونیسم را در نظر

که میتواند دیگر طبقات را رهبري کند .
ترکیب اعضاي حزب { از لحاظ منشاء طبقاتي } نقش مهمي ندارد . با تکیه بر این مسئله حزب نمی تواند پیشرفتي بکند . استالین نتوانست ببیند که یک بورژوازي نو از درون { حزب و دولت } برمي خیزد . به عوض توقف روي ترکیب اعضاي حزب { از لحاظ منشاء طبقاتي } بهتر است روي خط حزب توقف کنیم .

آیا در این مرحله رفقاً { در اندونیزیا } به انتقاد از خود ، انتقاد دارند یا نه ؟ رفیق به مبارزه مسلحانه اشاره کرد ؛ ولي به جنگ خلق اشاره اي نکرد . در سطح جهان زیاد اند کسانی که تفاوت بین جنگ خلق و مبارزه مسلحانه را نمی دانند .

سخنران از جنگ خلق در نیپال و جاهای دیگر مثال زده و گفت : جنگ خلق ادامه همان مبارزات مسلحانه است . او ادامه داد : هر کدام از رهبران کیفیت های نوینی را به وجود آوردند . کیفیت های نوین آنها تنها ادامه کیفیت های قبلی نیست ، بلکه گسست از گذشته هم هست .

سخنران هفتم :

مبارزه در نیپال به مرحله اي رسیده است که یا پیروز میشود و یا شکست میخورد . بطور خلاصه مي گویم : رفیق پارچندا مسائل انقلاب را مورد بررسی قرار داده ، درس های شکست و پیروزي انقلاب در شوروي و چین را مورد ارزیابی قرار داده و به درسهایی مثبت و منفی آنها توجه جدي نموده و آن ها را در شرایط مشخص نیپال بصورت پراتیک در آورده است . با توجه به این

شرایط یک موضوع علمي را به عمل در آورده و با اتخاذ موضع محکم استراتژییک و انعطاف در تاکتیک خط صحیح را به پیش گذاشته است . بیشترین پیشرفت ها بر اساس استحکام در استراتژی و انعطاف در تاکتیک بوده است . در مورد مسائلي مثل رابطه بین کارقانوني و غیرقانوني ، مناسبات ملي و بین المللي و خط نظامي و سه نیرو (ارتش خلق ، گارد ملي و چریک های توده يي) همین مسئله موجود بوده است . در عین حال مناطق پایگاهی تکامل داده شده و رابطه بین مناطق پایگاهی و نیمه پایگاهی وجود داشته است . در سال 1999 انتخابات تحریم گردید ، تا جائیکه در بیشتر از صد منطقه حتی یک کاندید هم نداشتند . در این مناطق قدرت خلق اعمال شد . در رابطه با این مسائل اسناد موجود است . در پروسه جنگ خلق ایده ها تکامل کردند .

بخاطر یک مبارزه تنگاتنگ بین طبقات متخاصم ، مسئله دموکراسي در قرن 21 هم مورد بررسی است . 80% کشور تحت تسلط حکومت مائوئیست ها است که این نقطه عطف در نیپال است . این مبارزه بین دو طبقه است . ما امیدواریم که در این نبرد ایدئولوژی انقلابي پیروز خواهد شد .

یکی هم اتخاذ تاکتیکي در بین مواحزاب رویونیست است که در این پروسه امیدواریم احزاب مخالف زده شود و پیروزي بدست آید . باتوجه به تجارب جنبش انترناسیونالیستی به پیروزي امیدواریم .

سخنران هشتم :

اینکه تا چه حدی اصلاحات ارضی انجام میشود بستگی به قدرت ارتش دارد. اعمال ریفورم ارضی خیلی اساسی و پایه ای است که جنگ خلق را تضمین و حمایت می کند و آنرا تکمیل و به آن خدمت می کند. ما فعلا در مرحله انقلاب ملی در سطح حداقل ریفورم ارضی هستیم یعنی پائین آوردن اجاره، تقسیم محصول به تناسب 70% و 30% به نفع دهقانان و از بین بردن سود خوری. ساختمان سازمان های توده ای در رابطه با زنان و فعالیت فرهنگی در میان جوانان وجود دارد. سازمان های توده ای و ارگانهای قدرت مردمی برای دولت آینده به وجود آمده است. این تشکلات توسط کمیته های کمک دهنده یاری داده میشوند. وقتی خرده بورژوازی شهری که تعداد کمی از افراد جامعه را تشکیل میدهند پاسیف بمانند نیروی مهمی در انقلاب بشمار نمی روند. آنها را یک بخش مثبت و نه اساسی انقلاب به حساب می آریم. وقتی انقلاب قوی است میتوانیم آنها را جلب کنیم و بحیث نیروهای تشکیل دهنده جبهه یکار گیریم. علاوه بر اتحاد با آنها میخواهیم از اختلافات نیروهای ارتجاعی استفاده کنیم و آنها را بهم بیندازیم. درحین مبارزه علیه دیکتاتوری مارکوس این حالت را به وجود آمد.

سه میلیون نفر از اقلیت جنوب فیلیپین میخواهند مبارزه شان را به مبارزه ملی سراسری وصل و حق شان تا سرحد جدائی به رسمیت شناخته شود. به عنوان یک اتحاد تاکتیکی با جنبش اسلامی اتحاد وجود دارد، اگرچه بین حزب کمونیست فیلیپین و جنبش اسلامی

موضع حزب کمونیست فیلیپین مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم یا مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است. تنها در شرایطی انقلاب میتواند پیروز شود که درفش مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم { یا مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون } را در دست گرفته و خط انقلاب دموکراتیک و استراتژی جنگ خلق در یک انقلاب دوم مرحله ای انقلاب دموکراتیک و سوسیالیسم را پیش ببریم و در یک تشکیلات با سانترالیسم دموکراتیک به پیش رویم.

حزب کمونیست فیلیپین ادامه سازمانی است که در سال 1930 توسط کارگران بوجود آمد و از درون پیچ و خمها حزب را تشکیل کرد. در این پروسه انحرافات زیادی را مرتکب شد. در 28 دسامبر 1968 حزب تشکیل شد. حزب ماهیت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی کشور را روشن نمود. پروسه انقلاب یک انقلاب دموکراتیک و بدست آوردن استقلال ملی ولی بطور اساسی آزاد کردن دهقانان از قید فئودالیسم است. نیروهای چند گانه انقلاب، طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی است.

اینکه طبقه کارگر با دهقانان متحد شود

اهمیت دارد { زیرا این امر } حدود 90% مردم را متحد میسازد و پایه جبهه متحد از طریق بسیج کردن دهقانان و ایجاد قدرت خلق در مناطق روستائی، پیشبرد مبارزه مسلحانه و اصلاحات ارضی و ساختن مناطق پایگاهی به وجود می آید.

از طرف حزب رویونیستی خلق که به سوسیال امپریالیسم شوروی شدیداً وابسته و از طرف شان هدایت میگردد، بوقوع پیوست. این امر تعادل قوا در منطقه را به نفع سوسیال امپریالیزم تغییر داد و باعث گردید تا آرایش قوا در منطقه از طرف امپریالیست ها و مرتجعین دنباله رو آن از نو آغاز گردد. موضع مردم افغانستان در برابر رژیم وابسته که آنرا به سوسیالیست نامیدند، سوق داد، باعث شد که سوسیال امپریالیست ها کشور ما را در سال 1979 به اشغال خود درآوردند و افغانستان به یک کشور مستعمره تبدیل گردید.

شعله جاوید که ناشر اندیشه های دموکراسی نوین سازمان جوانان مترقی بود در سال 1967 به نشر آغاز نمود. سازمان جوانان مترقی در سال 1966 بصورت مخفی تشکیل شده بود و فعالیت می نمود.

شعله جاوید در مدت کوتاه فعالیت خویش توانست در سرتا سر کشور طرفداران زیادی را به زیر بیرق خویش گرد آورد و در بین کارگران، روشنفکران، اهل کسبه و { تا حدی } دهقانان از حیثیت و اعتبار خاصی برخوردار گردد. شعله بی ها مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را بر ضد رویونیستی های خلق و پرچم و احزاب طرفدار دولت و اخوانی ها همزمان به پیش می بردند. در انتخابات اتحادیه های محصلین، استادان و معلمان و جنبش کارگران سرتا سرافغانستان از اکثریت مطلق برخوردار بودند.

سازمان جوانان مترقی از اندیشه مائوتسه دون و انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی که در چین توده بی در جریان بود الهام

اختلافات معینی موجود است که میتواند به اختلافات مهمی تبدیل شود. آنها برنامه واقعی ضد فئودالی ندارند.

حزب کمونیست فیلیپین 14 سازمان منطقه ای دارد که 113 جبهه چریکی در سراسر کشور داشته و جمعیت 200-300 هزار نفر را تحت نفوذ خود دارد و در سطح لشکر می باشد. نیروهای مربوط به حزب در شهر هاهم جنبش های توده بی را رهبری می کنند و در میان کمپنی های کارگری، دانشکده ها، زنان و دیگر بخش های خرده بورژوازی کار می کنند. چون حزب کمونیست فیلیپین یک حزب غیر قانونی است در انتخابات شرکت نمی کند؛ ولی حزب برخی کاندیداهای دیگر را حمایت می کند و از این طریق سعی می کند که پوسیدگی رژیم و سازمانهای تشکیل دهنده آن را افشای کند و فشار بر کارگران را کاهش دهد. این کار مبتنی بر این توهم نیست که وقتی بخشی از بورژوازی رویکار بیاید تغییرات را به وجود می آورد. مسئله گرفتن اکثریت هم نیست. هدف از این کار تکامل مبارزه طولانی و مبتنی بر مواضع کلی بخاطر رهبری انقلاب توسط حزب است.

سخنران نهم:

رفقا در جریان هستند که افغانستان از سه دهه به این طرف در مرکز توجه امپریالیست ها و مرتجعین منطقه قرار داشته است و همین امر باعث شده که حوادث فاجعه باری به وقوع بپیوندد و خلق زحمتکش کشور بیشتر قربانی سیاست های امپریالیستی و مرتجعین وابسته بومی شان گردد. در ماه اپریل 1978 در افغانستان کودتای نظامی

مسأله‌ها و جنگ خلق را کاملاً نمی‌فهمیدند. جنگ مقاومت بر ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت مزدور تا سال 1989 دوام نمود. آن نیروی انسانی که طرفداران شعله جاوید در این جنگ از دست دادند سر به ده‌ها هزار میزند ولی نتیجه آن را امپریالیست‌های غربی کمائی نمودند. در جریان سالهای جنگ عده‌ای از سازمانها... و افراد و نیروها در عمل { و نظر } به این نتیجه رسیدند که پیش بردن جنگ بدون دورنما و هدف روشن، بدون مبنای اندیشه جنگ خلق و بدون رهبری یک حزب انقلابی که به سلاح مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم مسلح باشد، { غیر اصولی } ... است. این‌ها این نتیجه‌گیری درخشان را در جریان عمل به آزمایش گذاشتند و برای ساختمان یک حزب نوین مائوئیستی کار را آغاز نمودند. ...

{ وقتی } امپریالیزم امریکا { به } کشورما { تجاوز نموده و آن را اشغال نمود، این حادثه یک شوک و هوشیارباش برای نیروهای انقلابی بود. { درین موقع { پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) به وجود آمد. با پیشرفت و موفقیت نهائی این پروسه، به همیاری فعال و درخشان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مائویست‌های افغانستان... { توانستند { زیر رهبری واحد «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان» جمع... {شوند}.

دولت کودتا، احزاب اسلامی و جنایتکاران

حرفه‌وی، ده‌ها هزار انسان را به نام شعله‌یی، زندانی، شکنجه و قتل عام

می‌برد و در کار تبلیغ و مبارزات سیاسی و افشای رویزیونیزم خروش‌چفی خلی مؤفقانه درخشید. ولی به ساختمان حزب توجه نورزید و به کار در بین توده‌های وسیع دهقانی و آمادگی و یرپائی جنگ خلق توجه نداشت و بیشترین نیروی خویش را در کارهای روزمره علنی در شهرها به مصرف رساند. سازمان به عوض اینکه استحکام یابد و تا سویه حزب ارتقا یابد، به محافل و گروه‌های متعدد اگنومیستی- آوانتوریستی- اپورتونیستی، تجزیه‌گردید و یک خط مستقل و روشن مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی را نتوانست ارائه دهد. در همین اوضاع و احوال کودتای 1978 صورت گرفت.

باز هم نبودن یک خط روشن که ملهم از اندیشه مائوتسه‌دون باشد و بتواند نیروها و سازمانهای مختلف را بر ضد کودتایچیان متحد و رهبری نماید، باعث گردید که نیروها، سازمانها و محافل گوناگون که اساساً از بدنه سازمان جوانان مترقی { و یا جریان شعله جاوید { جدا شده بودند، به عجله اتحادها و ائتلاف‌ها را به وجود آورده و اکثریت این نیروها در حرکت‌های خود ساخته توده‌ها و بعداً جبهات احزاب اسلامی بدون هویت سازمانی و اندیشه‌وی شرکت ورزیدند. آنها که در سالهای فعالیت خود به فعالیت‌های علنی رو آورده بودند، از طرف دولت کودتا و جبهات احزاب اسلامی و پاکستان بیشترین تلفات را متقبل شدند و در حالیکه بر ضد تجاوزگران سوسیال امپریالیستی می‌رمزیدند باز هم صرف به مبارزه مسلحانه عقیده داشتند و تفاوت مبارزه

مائویست های افغانستان که حالا به مفهوم جنگ فهمیده اند و آن را از نظر طبقاتی در نظر می گیرند با مرتجعین و نیروهای فنودال داخل معامله نمی شوند و برای برپائی جنگ { مقاومت ملی مردمی و انقلابی } برای { اخراج } امپریالیست ها به رهبری امریکا و سرنگونی { رژیم دست نشاندۀ } و مزدورکریزی به فعالیت مستقل می پردازند تا منافع خلق زحمتکش را حمایت نمایند . از اینجا است که به توده های میلیونی زحمتکش - که از اشغال و تجاوز رنج می برند - تکیه می شود و... { تلاش می نمایند } آنها را زیر رهبری حزب در آورند ؛ زیرا این خلق است که جهان نوین را می سازد .

پس از اختتام صحبت های آخرین سخنران ، بحث پیرامون سوسیالیسم توسط یکی از رفقای شرکت کننده در کنفرانس آغاز گردید و سپس توسط رفیق دیگری ادامه یافت :

لازمست که پیشرفت سوسیالیسم در چین و جهانشمول بودن آن را در نظر گرفته عملی سازیم خیلی ها سعی میکنند که مضمون مبارزه در چین را { صرفاً } به { جنگ بر سر } قدرت رابطه بدهند ، در حالیکه موضوع ایدئولوژیکی { در میان بود } . همه اینها به { ماهیت } سوسیالیسم برمی گردد و در رابطه با همین ماهیت { آن شرایط } بوجود آمد

" نقد اقتصاد شوروی " که بوسیله مائو نگاشته شد به اشتباهات استالین اشاره میکند و می گوید : استالین افراد را نمی بیند ، رابطه اقتصاد صنعتی و کشاورزی

نمودند . .. شعله یی ها به مبارزه مسلحانه شتافتند بدون اینکه بین مبارزه مسلحانه و جنگ خلق تفاوتی قایل شوند . به مبارزه مسلحانه شتافتند بدون اینکه یک حزب انقلابی آنها را هدایت نماید - حزبی که اندیشه رهنمای آن مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم باشد - ، در جنگ شرکت نمودند بدون اینکه ماهیت احزاب اسلامی ، موضع طبقاتی و وابستگی امپریالیستی آنها را در نظر داشته باشند . سازمان جوانان مترقی در گرماگرم فعالیت خویش از کودتای ضد کمونیستی ... سوهارتو قتل عام کمونیست ها و توده های اندونیزیایی با تأثر اطلاع یافت و متعاقب آن انتقاد نامه حزب کمونیست اندونیزیا را - که عملکردهای حزب را به نقد کشیده بود - دریافت نمود . جای تأسف است که کمونیست های افغانستانی { در آن وقت } به درس های مهمی که با خون صد ها هزار کمونیست اندونیزیایی بدست آمده بود ، توجه ننمودند ، غافلگیر حوادث گردیدند و برای ساختمان حزب مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی اهمیت ندادند ، فرق بین مبارزه مسلحانه { صرفاً } و جنگ انقلابی و خلق را نفهمیدند و با دوری از مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم ، ... خود را قربانی توطئه های امپریالیستی و مرتجعین وابسته به آن نمودند .

از اینجا است که امروز حرکت حزب کمونیست (مائویست) افغانستان در مبارزه و رویارویی با اشغالگران و نیروهای مرتجع وابسته به آن سنجیده ، پخته و حساب شده می باشد . در حالیکه جنگ بر ضد اشغالگران جریان دارد

مائو به خیلی از مسائل فرهنگی حتی هنر و تبلیغات آن خیلی اهمیت داد. مائو گفت که: در سوسیالیزم اقتصاد کالایی موجود است، طبقات موجود اند... یکی دیگر از رفقای شرکت کننده در کنفرانس: باتوجه به انقلاب باعظمت فرهنگی چرا تین هسیائوپینگ توانست قدرت را بگیرد؟

جواب: در سال های دهه 60 اوضاع جهانی به نفع چین بود. از نظر عینی انقلاب فرهنگی آمد. جریان ویتنام باعث شد که لیوشائوچی شکست بخورد. رهروان سرمایه داری در این کشورها سعی می کنند ائتلاف معین را به نفع امپریالیزم بوجود بیاورند. در سال های 70 تحولات داشت به ضرر نیروهای انقلابی بوجود می آمد. مثلاً تضاد عمده در جهان بطور معین عوض شد، { یعنی } از تضاد بین خلق ها و امپریالیزم { به } تضاد { بین امپریالیست ها } . در آن شرایط مائو احساس کرد که لزوم دارد با تین هسیائوپینگ متحد شود که این مسئله تاحد زیادی یک جهت گم کردگی را در بین کمونیست های جهان دامن زد و بر آنها تأثیر گذاشت و این تأثیرات را در خود چین هم گذاشت. این یک خطرواقعی بود که در آن موقع شوروی هم حمله کند. حتی این مسئله بین شوروی و امریکاهم مطرح شد که شوروی گفت ما به چین حمله میکنیم ولی امریکا گفت حالا نه. وقتی مارکوس به چین رفت تأثیرات خیلی بدی گذاشت. مائو سعی می کرد ائتلاف ضد شوروی را وجود آورد. شکی نیست که { مسئله اصلی } تضاد چین و شوروی بود ولی بدی در این

را نمی بیند بلکه تکیه اش به صنعتی کردن و اقتصاد شهری است. مائو گفت من نمی توانم در رابطه به چین این قاعده را اعمال کنم. اگر میخواهیم کمونیزم را فهمیده و درک کنیم باید با این تضادهایی که از هر سوسیالیزم میزند برخورد صحیح بنمائیم. تکیه یکجانبه به صنعت و بی اهمیت دانستن کشاورزی مثل رفتن روی یک پا است. سازماندهی کمون های خلق خیلی مهم است. نه تنها در { دوره ساختمان } سوسیالیزم بلکه از قبل درک مائو از چگونگی مرکزیت و دولت و دستگاههای مرکزی دیکتاتوری پرولتاریا مشخص بود.

ما انارشیزم نیستیم ولی علیرغم اینکه به دولت و حزب اعتقاد داریم فکرمی کنیم که این ها وسیله اند، در یک پروسه بالاخره همه اینها از بین خواهند رفت. راجع به ارتش و دولت و چگونگی برخورد صحیح به آن { باید گفت که } بعد از کسب قدرت باید ارتش حرفوی داشته باشیم و اگر نداشته باشیم چگونه میتوانیم قدرت سوسیالیزم را اعمال نمائیم.

خیلی از رویونیست ها درکی که از سوسیالیزم دارند به این سه نکته اکتفا میشود: رفاه اجتماعی، آموزش، بهداشت، در حالیکه سوسیالیزم این نیست. تضادهای معینی را باید حل کنیم. ما خیلی بالا تر از این می خواهیم. مسئله آینده دموکراسی در قرن 21 را باید حل کنیم. اینها { بحث های } آکادمیک نیست.

-- این ها مسائل روبنائی است. قبل از { مائو } به مسئله روبنا اهمیت { لازم } نمی دادند. بهمین خاطر بود که

اکثر مردم ضد امریکائی هستند - اینها بودند که به بوش خوش آمدید گفتند. رفیق سوال کننده با تأیید این مطلب گفت: خود انگلیس اعلام کرد که در به وجود آوردن جماعت اسلامی که انفجار را کرد، کمک کرده. در سالهای 60 این ها سازمان های اسلامی را حمایت می کردند که یکی از آنها همین جماعت اسلامی شد.

رفیق دیگر: سیاست ما این است که بر روی جوانان مسلمان تأثیر بگذاریم. مسئول جلسه در رابطه با موضوع چنین گفت: در سال 1965 علاوه بر ارتش بسیاری از نهادهای اسلامی - مسیحی از کودتا استفاده کردند. خیلی مهم است که ما پایه ها و ریشه های فندمنتالیسم را بیرون نموده و افساً نماییم. مثلاً حزب کمونیست انقلابی امریکا، کتابی در مورد آفرینش و تکامل آن بیرون داده است. آیا درین زمینه کار صورت گرفته است؟

-- تلاش های اندکی شده ولی ما میگوئیم بیانیید ارزش های اسلامی را در برابر ارزش های دموکراتیک بگذارید تا مردم فرق اینها را بدانند.

یک رفیق دیگر: بعد از سوهارتو اسلام خیلی پایه گرفت. در دهه 20 حاجی مصباح خلیفه مسلمانی است که می گوید بهترین مسلمان کمونیست است. این مسئله کمک کرد که خیلی از رهبران کمونیست ها از میان خانواده های مسلمان بر خیزند و زمینه برای رشد کمونیست ها به وجود آمد. ما باید از این مسئله درس هایی را داشته باشیم. ما میخواهیم روی جوانان تأثیر بگذاریم. در نسل قدیمی تلقین شده که کمونیست ها

بود که در سطح دنیا تأثیر گذاشت. اینکه چرا چین شکست خورد علتش خیلی قوی تر بودن امپریالیزم بود ولی سیاست هائی که توسط رفقای ما اتخاذ شد نیز غلط بودند. ما باید آنها را مورد بررسی قرار بدهیم.

موضوع دیگر مورد بحث توسط مسئول جلسه، « بنیادگرایی اسلامی » اعلام شد و از رفیقی خواسته شد تا نقش « بنیاد گرایی اسلامی » را در اندونیزیا تشریح نماید؟

-- « بنیادگرایی اسلامی » و نظام دموکراتیک: منظور بر سر اتحاد با مسلمان ها و گروه های دیگر است. اتحاد بخاطر مبارزه نیست. اسلام ایندولوژی ستم و استثمار است. اتحاد با آنها کاملاً اشتباه است. اسلامیست ها و ناسیونالیست ها در تحلیل نهائی کمونیست ها را خواهند کشت.

رفیق دیگری درین مورد پرسید: چون بر مسائل تاریخی زیاد واقف نیستم لطف نموده بگوئید که نقش جنبش اسلامی در دهه 60 چه بود؟

جواب: رژیم سوهارتوناسیونالیست نبود بلکه بورژوا کمپرادور بود. ارتش کودتا کرد و برای برانگیزاندن مسلمانان کمک نمود. در شرایط کنونی برخی از اسلامیست های بنیادگرا باز مانده ای همان دوره هستند. در حال حاضر مدارس اسلامی تاحد زیادی توسط (ان جی او) های امریکائی که در مرکز جاوه نفوذ دارند و اکثر آنها توسط امریکا کمک مالی میشوند، اداره میشود. چندی پیش وقتی بوش به اندونیزیا سفر داشت - در حالیکه

باید کشته شوند؛ زیرا آنها ضد خدا اند. بعد از 11 سپتامبر، مسلمانان با امپریالیست هاستند. امپریالیست ها خيلي کوشش میکنند تا مدرسه ها را تحت نفوذ خود داشته باشند و در این راه خيلي موفق هم بوده اند.

رفیق دیگری روند رشد بنیادگرای اسلامی را در افغانستان را این گونه ارزیابی کرد: اسلامیست ها چه بنیادگرا و چه غیر بنیادگرا در افغانستان، خلاف منافع مردم عمل کردند. در دوره بعد از استقلال افغانستان ملاحا، سادات و شیوخ بودند که به همدستی انگلیس ها بر ضد حکومت امانی دست به تبلیغ و تخریب زدند تا آنکه نادرشاه پدر ظاهرشاه که متحد انگلیس ها بود، روی کار آمد.

در دهه 60 که مبارزات نیروهای مترقی شعله جاوید بر نیروهای مزدور خلق و پرچم وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، برتری جسته و دربین اقشار مختلف جامعه نفوذ نمودند، با سفر جمال عبدالناصر به افغانستان دولت بایستن قراردادهایی که شامل تحصیل دانشجویان افغانی در دانشگاه الازهر مصر بود، طرح ایجاد اولین نطفه های اخوان در افغانستان را ریخته و چند سال بعد سازمانی که خط اخوان المسلمین را پیش می برد، بوجود آمد. اخوانی ها تحت حفاظت دولت به نیروهای شعله جاوید حمله ور شده و یکی از فرزندان دلیر جامعه بنام سیدال سخندان را کشتند.

در دوره جنگ مقاومت علیه قوای سوسیال امپریالیزم اشغالگر، به کمک امپریالیزم آمریکا و کشورهای منطقه،

احزاب اسلامی تشکیل شده و رشد کرد. نیروهای شعله جاوید طوریکه رفیق ما تشریح نمودند از داشتن حزب کمونیستی پیشرو که بتواند راهنمای راه شان باشد، محروم بودند و با نداشتن برنامه انقلابی راه را گم نموده و نتوانستند از شرایط به نفع توده ها استفاده نمایند. گرچه آنها دست به مبارزه و مقابله با نیروهای اشغالگر و دولت مزدوران زدند؛ ولی بیشتر مبارزات مسلحانه آنها تحت لوای نیروهای اسلامی و به نفع آنها صورت گرفت.

در جریان جنگ مقاومت چه در داخل و چه در خارج کشور هزارها تن از نیروهای شعله جاوید توسط احزاب اخوانی تعقیب، دستگیر و کشته شدند و یا مجبور به فرار به کشورهای نسبتاً امن گردیدند.

جایگاه و پرورش گاه اخوانی ها مصر و از وهایی ها عربستان است. وهایی ها از طریق فاکولته الحدیث تنظیم شده و به کشورهای مختلف فرستاده میشوند. وهابیت در افغانستان در زمان اشغال سوسیال امپریالیست ها نفوذ نمود.

بخش هایی از احزاب اسلامی و طالبان وهایی هستند.

دولت اسلامی و حاکمیت طالبان هم بر شدت کشتار و سرکوب روشنفکران و ایجاد قیودات شدید نسبت به اقشار مختلف جامعه از جمله زنان، افزودند.

دولت کنونی افغانستان نیز متشکل از تمام جنایتکاران اخوانی، وهایی، خلقی-پرچمی و دیگر جنایتکاران است.

میگردد. تنها مسئله اعتقاد نیست بلکه اینها برنامه دارند مثلاً در رابطه با زن ها. اینها دشمنان قسم خورده ما اند. باید این را به رسمیت بشناسیم. رفیق مسئول جلسه پایان جلسه را اعلام کرد.

نماینده حزب کمونیست اندونیزیا :

خیلی ممنون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که این زمینه را مساعد کرد تا رفقای احزاب مختلف درین کنفرانس شرکت کنند و در رابطه با خطوط معین همدیگر را تشویق نموده و الهام بخشند. انتظار و خواست آن است که مناسبات میان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست اندونیزیا افزایش پیدا کند و این حزب در وحدت جنبش کمونیستی سهم شود.

زنده باد کمونیسم !

زنده باد مانویسم !

مسئول جلسه از شرکت رفقا در کنفرانس تشکر کرد و جلسه خاتمه یافت.

رفیق دیگری پرسید : در مورد طالبان و خط مشی آنها چه میگوئید ؟
جواب : طالبان نیروهای بنیاد گرانی اند که اصول احکام دینی را مطابق به قرآن پیش میبرند. آنها مسلمانان واقعی اند و خط مشی شان ایجاد حکومت اسلامی است.

رفیق دیگری درین مورد گفت : کمونیست ها به اندازه کافی روی این بخش مبارزه نکرده اند. در حصره نیروهای عیسوی نقش بازی کرده اند. به نظر من خیلی درست است که با افرادی که در این زمینه مترقی اند متحد شویم ولی بد آن است که زیر رهبری اش بروید. آنهائیکه جهت گم کرده بودند، زیر رهبری اش رفتند و ضربه هم خوردند. خیلی از کسانی که با بنیادگراها همکاری می کنند، باید پایه های ما باشند. در امریکا هم همینطور است، طبقه ی پائین تحت تأثیر مذهب است. در رابطه با فندامینتالیست های مسیحی ما مخالفیم نه تنها با خاطر اینکه حامل ایدئولوژی اند بلکه میخواهند مردم تحت ستم را به سوی خود بکشانند. ما در مقابل اینها باید پرچم خود را برافرازیم. در بین سیاه ها کسان زیادی هستند که ضد امپریالیست هستند. این مسئله مهمی است که ما با آنها چه کار کنیم. در نتیجه ما باید پرچم خود را بلند کنیم و آنها را به پایه های خود تبدیل نمائیم.

باید بین نیروهای سازمان یافته و توده های مذهبی فرق بگذاریم. فندامینتالیزم و کمونیزم اصلاً با هم جور نیامده و در مقابل هم قرار دارند. مثلاً در امریکا، حزب کمونیست انقلابی، این تفاوت را بین عیسوی های اصلی و مردم

سند ذیل در گرد همآیی ایکه توسط جنبش مقاومت خلق های جهان در یکی از کشورهای اروپایی در ماه فبروری دایر گردیده بود ، توسط نماینده حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان قرائت گردید .

نیروهای اشغالگر ناتو در افغانستان

امپریالیستی امریکا در راس تمامی این نیروها قرار دارد . قسمت اعظم نیروهای اشغالگر را نیروهای امریکائی تشکیل می دهند ، قسمت اعظم تجهیزات نظامی و مدرن ترین و مخرب ترین آنها نیز به قوای امریکائی تعلق دارد و این نیروها از نقش رهبری کننده و هدایت دهنده در رابطه با کل قوت های اشغالگر برخوردار است .

قوت های اشغالگر امپریالیستی نه تنها به دولت های امپریالیستی و ارتجاعی گوناگونی تعلق دارند بلکه اشکال سازماندهی ، وظایف و نامگذاری های متفاوتی نیز دارند .

در ابتدای تجاوز به افغانستان ، این قوت های مربوط به " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " بود که به این کشور تجاوز کرده و آنرا اشغال کردند . این نیروها عمدتاً نیروهای امریکائی بودند ولی شرکت نیروهای انگلیسی نیز در حمله و تجاوز به افغانستان چشمگیر بود . علاوه بر سطح پائین تر از قوای امریکائی و انگلیسی ، قوت های نظامی کانادائی ، استرالیائی و بعضی از کشورهای دیگر اروپائی عضو ناتو نیز در حمله و تجاوز به افغانستان سهم گرفتند . نیروی بحری امپریالیست های جاپانی نیز در همکاری با نیروهای امریکائی

رفقا و دوستان عزیز ! قبل از همه حضور یکایک شما را در محفل امروزی شاد باش می گویم . خرسندم از اینکه در محفل امروزی فرصت صحبت با شما رفقا و دوستان برایم میسر شده است . از اینکه چنین فرصتی به من داده شده است از سازماندهندگان اصلی محفل ابراز امتنان می نمایم . در صحبت امروزی ام سعی می نمایم تا شما رفقا و دوستان را ، تا آن حدی که برایم مقدور است و می توانم در محفل حاضر وقت داشته باشم ، در جریان وضعیت نیروهای ناتو در افغانستان قرار دهم . سعی خواهم کرد صحبت مختصر و کوتاه باشد و وقت زیاد رفقا و دوستان شرکت کننده در محفل را نگیرد .

طوریکه همه می دانیم افغانستان کشوری است که تحت اشغال نیروهای نظامی امپریالیستی قرار دارد . این نیروهای اشغالگر ترکیب وسیع بین المللی دارد و نیروهای 36 دولت امپریالیستی و ارتجاعی را در بر می گیرد . تعداد مجموعی این نیروها در محاسبات رسمی در حدود پنجاه هزار نفر تخمین زده می شود ، ولی تعداد حقیقی آنها خیلی بیشتر از این است . نیروهای متجاوز و اشغالگر

، در بحر هند یکتعداد وظایف لوجیستیکی برای حمله و تجاوز را بر عهده گرفت و علاوه امپریالیست های جاپانی مبالغ معتدابه ای از مجموع مصارف جنگ تجاوز گرانه را بر عهده گرفتند .

از وقتی که نیروهای " ناتو " مسئولیت اصلی پیشبرد جنگ در افغانستان را بر عهده گرفته است مسئولیت های جنگی و همچنان تعداد " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " نسبتاً کم گردیده است . فعلاً تعداد مجموعی این نیروها بصورت تخمینی به بیست هزار نفر می رسد یعنی تقریباً دو سوم مجموع نیروهای " ناتو " .

وقتی " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " یعنی نیروهای متجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین جنگی نزدیک شان ، در نزدیکی و همکاری فشرده و نزدیک جنگ سالاران جهادی " ائتلاف شمال " ، موفق شدند افغانستان را اشغال نمایند ، زمینه برای ورود بخش دیگری از نیروهای اشغالگر امپریالیستی یعنی " نیروهای بین المللی کمک به امنیت " به افغانستان مساعد گردید . این نیروها مطابق به فیصله جلسه بن ، یعنی تجمع خاننین ملی در زیر بال و پر امپریالیست ها و کارگردانی فریبنده به اصطلاح سازمان ملل متحد ، به افغانستان وارد گردیدند و قرار بود که گویا نیروی مربوط به ملل متحد باشد . این بخش از نیروهای اشغالگر امپریالیستی ابتدا صرفاً در شهر کابل مستقر گردیدند تا از برخورد و تصادم میان جناح های مختلف رژیم دست

نشانده جلوگیری نمایند . اما در مراحل بعدی این نیروها در نقاط دیگری از افغانستان نیز جابجا شدند و تعداد شان بصورت پیم افزایش یافت و وظایف شان نیز به تدریج از حالت " وظایف امنیتی " خارج شده و به " وظایف مستقیم جنگی " مبدل گردید . اکنون دیگر مدت ها است که فرماندهی این نیروها رسماً به " ناتو " تعلق گرفته است . با وجودی که موجودیت " نیروهای بین المللی کمک به امنیت " بصورت اسمی هنوز باقی است ، اما عملاً دیگر چیزی بنام " ایساف " وجود ندارد . فعلاً بخش عمده نیروهای مربوط به " ناتو " در مناطق جنگی جنوب کشور مستقر گردیده اند و وسیعاً و عمیقاً در جنگ ها دخیل اند . فعلاً نیروهای مربوط به " ناتو " بیشتر و جدی تر از " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " در جنگ ها سهیم اند و بار اصلی پیشبرد جنگ اشغالگرانه را بر عهده گرفته اند .

اما نباید تصور کرد که دیگر قوت های اشغالگر امریکائی نقش رهبری کننده ، هدایت کننده و تعیین کننده شان را از دست داده اند . کماکان این نیروهای اشغالگر امریکائی اند که نیروی اصلی جنگ اشغالگرانه را تشکیل می دهند . قسمت عمده نیروهای مربوط به " ناتو " نیز همانند " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " امریکائی اند و هم اکنون یک جنرال امریکائی فرماندهی نیروهای ناتو را بر عهده دارد . همچنان نباید تصور کرد که قدرت های امپریالیستی اروپائی در چوکات قوت های مربوط به ناتو به

تیم ها ظاهر و وظایفی در رابطه با برنامه باز سازی بر عهده دارند ، ولی در اصل گروه هائی اند که وظایف جاسوسی و استخباراتی را برای قوت های جنگی اشغالگر و همچنان دولت های شان پیش می برند . افراد شامل در این تیم ها همه افراد نظامی مربوط به کشور های عضو ناتو هستند . گرچه خود شان با لباس ملکی فعالیت می کنند ولی محافظین مسلح دارند . در صورت لزوم خود شان نیز می توانند مسلح شوند تا در صورتی که مورد حمله قرار بگیرند بتوانند به اصطلاح از خود شان دفاع کنند . علاوه بصورت متواتر دیده شده است که افراد شامل در این تیم ها در عملیات های نظامی تعرضی نیز سهم گرفته اند . با یک محاسبه تخمینی تعداد مجموعی افراد شامل در " تیم های باز سازی ولایتی " تقریباً پنج هزار نفر بر آورد می گردد . اسرار آمیز ترین بخش نیروهای اشغالگر امپریالیستی را نیروهای مربوط به " کمپنی های امنیتی خصوصی " امریکائی تشکیل می دهند . این نیروها وظایف گوناگونی را پیش می برند و هر وظیفه ای را می توانند از اردوی امریکا تیکه کنند . تعداد مجموعی آنها نیز روشن نیست و می توان گفت که تعداد آنها دایماً زیاد و کم می شوند . تعداد کمپنی هائیکه در افغانستان فعالیت می کنند نیز همیشه ثابت نیست . یکی از این کمپنی ها همان است که گارد امنیتی برای کرزی فراهم می نماید . کمپنی دیگری که در افغانستان فعالیت می نماید همان کمپنی ای است که دفتر آن در کابل مورد

نوع فعال تری در جنگ ها سهم می گیرند . در چوکات نیروهای ناتو نیز ، بعد از نیروهای امریکائی این نیروهای انگلیسی اند که عمیق تر و گسترده تر از سائرنین در جنگ ها دخیل اند . نیروهای کانادائی ، استرالیائی و هالندی در قدم بعدی قرار می گیرند . اما نیروهای فرانسوی و آلمانی تا حال حاضر نشده اند به مناطق جنگی جنوب و حتی شرق و جنوب شرق بروند و در جنگ ها عملاً سهم بگیرند . تضاد میان قدرت های امپریالیستی چیزی نیست که تبارزاتی نداشته باشد . حتی تضاد میان امپریالیست های امریکائی و انگلیسی که نیروهای شان فعالانه در جنوب حضور دارند همیشه تبارزاتی دارد و گاهی شدید هم می شود .

در هر حال فعلاً بار عمده جنگ اشغالگرانه در افغانستان را نیروهای مربوط به ناتو بر عهده گرفته اند که تعداد مجموعی آنها به سی هزار نفر می رسد . در واقع امپریالیست های امریکائی از این طریق می خواهند اتحاد ناتو را نشان دهند و در جنگی که عمدتاً خود شان پیش می برند کل ناتو را دخیل سازند و در حالیکه خود شان سهم عمده و تعیین کننده را بر می دارند سائر قدرت ها را نیز کم و بیش در نظر بگیرند . آنها در واقع می خواهند نقص عدم اتحاد ناتو در عراق را از طریق نشان دادن چنین اتحادی در افغانستان جبران کنند .

بخش دیگری از نیروهای اشغالگر امپریالیستی را " تیم های باز سازی ولایتی " تشکیل می دهند که در تمامی ولایات افغانستان حضور دارند . این

می توان تخمین زد که تعداد افراد کمپنی های امنیتی خصوصی بطور متوسط حد اقل از تعداد مجموع افراد تیم های باز سازی ولایتی کمتر نیستند .

در احصائیه های رسمی وقتی از تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر امپریالیستی صحبت میگردد صرفاً قوت های مربوط به " ائتلاف بین المللی ضد تروریستی " و قوت های مربوط به " ناتو " در نظر گرفته می شود و نیروهای مربوط به " تیم های باز سازی ولایتی " و " کمپنی های امنیتی خصوصی امریکائی " که حد اقل تعداد مجموعی شان بالغ بر ده هزار نفر می گردد و نقش های بسیار حساسی در میان مجموع نیروهای اشغالگر بر عهده دارند ، کاملاً نادیده گرفته می شود ،

با توجه به اینچنین مجموعه ای از نیروهای اشغالگر امپریالیستی است که نقش ناتو را می توان در اشغال افغانستان بطور مشخص به ارزیابی گرفت .

در ابتدای تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور ، نیروهای مربوط به " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " از نقش عمده در میان مجموع نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی برخوردار بودند ، اما فعلاً این نقش به نیروهای مربوط به " ناتو " تعلق گرفته است . در هر دو حالت عمده بودن نیروهای متجاوز و اشغالگر امریکائی و نقش رهبری شان در تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور مسجل و مسلم است . موضوع دیگر

حمله انتحاری قرار گرفت . کمپنی های امنیتی خصوصی امریکائی تأمین امنیت شاهراه ها را نیز برای مدت های معین به نیکه می گیرند . همچنان آنها عملیات هایی از قبیل خانه تلاشی ها ، ربودن افراد و اشخاص معین و مورد شکنجه قرار دادن آنها ، حفاظت از زندان های امریکائی در افغانستان و سائر عملیات تروریستی را پیش می برند . یکی از افراد همین کمپنی ها بود که زندان خصوصی تشکیل داده بود و افراد را دستگیر و شکنجه می کرد . وقتی فعالیت های او افشا گردید ظاهراً توسط محاکم رژیم دست نشانده مورد محاکمه قرار گرفت و مجازاتی برایش اعلام شد . اما مدتی بعد قضیه این دهشت افکن به فراموشی سپرده شد و کلاً در مورد او سکوت در پیش گرفته شد و قویاً احتمال دارد که بدون سر و صدا به امریکا بر گردانده شده باشد .

در هر حال درین شکی نیست که افسران نیروهای کمپنی های خصوصی امنیتی فعال در افغانستان همه امریکائی هستند و بخش عمده سربازان آنها نیز امریکائی هستند . اما در میان سربازان شان علاوه از امریکائی ها افرادی از سائر کشور ها نیز دیده می شوند . مثلاً تعداد مهمی از این سربازان را نظامیان مزدور نیپالی تشکیل می دهند که چشمگیر هستند و تا حال تلفاتی را نیز متقبل گردیده اند . چند نفر از این نظامیان در حمله انتحاری بالای دفتر کمپنی خصوصی امنیتی در کابل کشته شدند و این موضوع مخفی شده هم نتوانست و توسط رسانه های خبری اعلام گردید .

که اینچنین وضعیتی برای امپریالیست های امریکائی در بر دارد این است که نسبت به عراق همسوئی بیشتری میان قدرت های امپریالیستی عضو ناتو را نشان می دهد و در مجموع شگاف میان امپریالیست های امریکائی و بعضی از قدرت های امپریالیستی اروپا را کمتر میسازد. اما از جانب دیگر بیشتر شدن نقش قدرت های امپریالیستی اروپائی در افغانستان به مفهوم بیشتر شدن تاثیر گذاري تضاد های ذات البینی آنها در میدان جنگ افغانستان نیز هست. با رسمی شدن نقش رهبري ناتو بر کل نیروهای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان، اکنون این مجموعه با تمرکز کمتری نسبت به سابق، یعنی زمانیکه نقش رهبري کننده به نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم تعلق داشت، عمل می نماید. تضاد هائی که میان امپریالیست های امریکائی از یکطرف و امپریالیست های اروپائی و سائر امپریالیست ها از جانب دیگر وجود دارد باعث ایجاد این عدم تمرکز نسبی می گردد. علاوه کار آئی نظامی نیروهای اروپائی عضو ناتو و همچنان نیروهای کانادائی و استرالیائی نسبت به نیروهای امریکائی کمتر است. همین دو موضوع را باید از جمله عوامل بیشتر شدن مشکلات امنیتی اشغالگران و رژیم دست نشانده در طول تقریباً یکسال گذشته به حساب آورد. یقیناً امپریالیست های امریکائی این موضوع را به روشنی می بینند ولی با توجه به مشکلاتی که در عراق دارند چاره ای ندارند که عوارض

اینکه عملاً هم نیروهای مربوط به " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " و هم نیروهای مربوط به ایساف و نیروهائی که فعلاً بصورت رسمی نیروهای ناتو نامیده می شوند، کلاً مربوط به کشور های عضو ناتو هستند. نیروهای مربوط به تیم های باز سازی ولایتی نیز چنین وضعیتی دارند. یگانه نیروئی که به اصطلاح خالصاً تحت فرماندهی امریکائی ها باقی مانده است و به ناتو تعلق ندارد، نیروهای مربوط به کمپنی های خصوصی امنیتی امریکائی هستند. کما اینکه در نهایت این نیروها نیز به قدرت رهبري کننده ناتو یعنی امریکا تعلق دارد. تفاوتی که فعلاً به وجود آمده است این است که ناتو دیگر رسماً مسئولیت رهبري کننده بر مجموع نیروهای اشغالگر امپریالیستی را بر عهده دارد. به عبارت دیگر کماکان این اشغالگران امریکائی هستند که نقش عمده در اشغال افغانستان را بر عهده دارند، اما قبلاً این نقش را رسماً بنام " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " بازی می کردند و فعلاً بنام " نیروهای ناتو " بازی می کنند.

به این ترتیب اگر از یکجانب نقش قدرت های امپریالیستی اروپائی در اشغال افغانستان، با توجه به رسمی شدن رهبري ناتو بجای رهبري " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " بر مجموع قوت های اشغالگر، نسبت به قبل بیشتر شده است، اما از جانب دیگر عمده بودن نیروهای اشغالگر امریکائی در میان مجموع این نیروها کماکان محفوظ باقی مانده است. مزیتی

امپریالیست های اروپائی بخصوص امپریالیست های آلمانی و فرانسوی وجود دارند و نیروی گریز از مرکز در آنها قوی است. امپریالیست های امریکائی با پیشبرد سیاستی که شریک ساختن قسمی در تجاوز و اشغالگری و همچنان منافع ناشی از این تجاوز و اشغالگری را یکجا با تهدید به کنار گذاشته شدن و در شرایطی عملاً کنار گذاشتن آنها را در بر می گیرد، سعی دارند کماکان آنها را تحت رهبری شان نگه دارند. گرچه در اثر پیشبرد این سیاست اینک تقریباً دو دهه پس از فروپاشی بلوک وارسا بلوک ناتو کماکان پا بر جا باقی مانده و اتحاد امپریالیست های امریکائی و اروپائی عمدتاً حفظ شده است، اما تضاد میان امپریالیست های امریکائی و امپریالیست های اروپائی بخصوص امپریالیست های آلمانی و فرانسوی، رو به تشدید است. میدان کارزار افغانستان نشاندهنده این اتحاد امپریالیست های امریکائی و اروپائی و در عین حال نشاندهنده تشدید تضاد میان آنها است.

ناتو در طول مدت تقریباً دو دهه ایکه از فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی وارسا می گذرد، هم در اروپا و هم در آسیا، پیوسته بجانب شرق پیشروی داشته است. این پیشروی در اروپا متوجه محدود ساختن هر چه بیشتر امپریالیست های روسی است، در حالیکه در آسیا هم محدود ساختن بیشتر امپریالیست های روسی را مدنظر دارد، هم متوجه قدرت در حال اعتلای چین

جانبی نظامی و سیاسی این وضعیت را بپذیرند تا در افغانستان نیز از لحاظ سیاسی و نظامی به وضعیت عراق گرفتار نگردند.

بهر حال نقشی را که ناتو در افغانستان بازی می کند بخش مهمی از نقش بین المللی این پیمان نظامی امپریالیستی در سطح جهان است. ناتو دیگر پیمان نظامی بلوک امپریالیستی رقیب را در مقابل خود ندارد تا وجودش را در مقابله با آن توجیه کند. این پیمان نظامی امپریالیستی همان نقشی را که به مثابه یک پیمان نظامی سرکوبگر بین المللی همیشه بر عهده داشته است، اکنون بصورت بسیار روشن و واضح عمدتاً علیه کشور های تحت سلطه و ملل تحت ستم امپریالیزم، بازی می نماید. از آنجائیکه بلوک امپریالیستی رقیب وجود ندارد، امپریالیست های امریکائی و متحدین شان در ناتو، به اصطلاح تروریزم اسلامی را به مثابه یک خطر بالفعل که جای بلوک سوسیال امپریالیستی را در مقابل آنها گرفته است، می نمایانند و لشکر کشی های تجاوزکارانه و اشغالگرانه شان به افغانستان و کل "شرق میانه بزرگ" را تحت پوشش "کارزار جهانی ضد تروریزم" انجام می دهند. ناتو اکنون این نقشش را در افغانستان رسماً بر عهده دارد.

نقش دیگر ناتو این است که کلاً موقعیت رهبری کننده امپریالیست های امریکائی بر قدرت های امپریالیستی اروپائی را همچنان پا بر جا نگه دارد. چنانچه میدانیم تضاد های مهمی میان امپریالیست های امریکائی و

بلکه روسیه را در مسافت بعید تری به طرف شمال، چین را در شرق و هند را در مسافت بعید تری بطرف شرق و جنوب، نیز مطمع نظر قرار داده اند. ازینجا است که این نیروها نه تنها در افغانستان بلکه در سطح کل منطقه و جهان نه پیام آور صلح و آرامش **بقیه در صفحه (6)**

است و هم توجه و تلاش برای کنترل توسعه طلبان هندی را مدنظر دارد. به این ترتیب قوت های نظامی اشغالگر ناتو، عمدتاً نیروهای اشغالگر امپریالیستی امریکائی، در افغانستان نه تنها متوجه جمهوری های آسیای میانه در شمال، ایران در غرب و پاکستان در شرق و جنوب هستند،

پیام تبریکیه از طرف

“ گروه کمونیست انقلابی در خلیج ”

به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

رفقای عزیز!

می خواهیم بخاطر وحدت جنبش انقلابی تان در افغانستان، امری که جنبش تان برای مدت طولانی چانس آنرا نداشته است، به شما تبریک بگوئیم. حالا واقعا احساس می کنیم که افغانستان امیدی دارد که نام آن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، حزبی که وارث روایات انقلابی بنیان گذاشته شده توسط شهید کبیر اکرم یاری است. ما فکر می کنیم که او یک چهره جاوید برای جنبش مارکسیستی - لنینیستی جهان است. با شما هم عقیده ایم که افغانستان در مبارزه بخاطر استقلال و به سوی سوسیالیزم به پیش خواهد رفت. تجربه شما، بخاطر مشابهت میان کشور های خلیج عرب / فارس و افغانستان، برای ما اهمیت عظیم دارد.

ما در حالیکه نمی توانیم دري را بخوانیم، واقعا مشتاق هستیم که ارزیابی تان از اوضاع جاری افغانستان و خطوط اصلی برنامه تان را در اختیار ما بگذارید. ما همچنان امید داریم که شما قادر خواهید بود نیروهای سیاسی موثر در سیاست افغانستان را برای ما ارزیابی کنید. در

راس تمامی ارزیابی ها خیلی بجا خواهد بود که برای ما در باره تاریخ جنبش کمونیستی در افغانستان مخصوصا شعله جاوید و تداوم آن معلومات دهید. در آخر می خواهیم موضع شما را در باره رهبران مجاهدین سابق، مخصوصا در باره رهبر مقتول احمد شاه مسعود بدانیم. بعضی از رفقای ما فکر می کنند که او از سائرن متنفاوت بوده است.

یکبار دیگر تبریکات ما را بخاطر ایجاد حزب تان و نیک ترین تمنیات ما را برای تمامی رفقای افغان تقدیم می کنیم.

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

زنده باد جنگ خلق افغان !

به پیش در راه اکرم یاری تان پیروزی !

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتري !

رفقاي صادق شما :

" گروه کمونیست انقلابی درخلیج "

18 دسامبر 2006

پیام به کنگره موسس حزب کمونیست انقلابی کانادا

رفقای همزم!

فرجام موفقیت آمیز مبارزات چند ساله شما برای تاسیس حزب کمونیست انقلابی، حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، در کانادا را به تمامی رفقای شرکت کننده در کنگره و سائر اعضا و هواداران حزب تان و به ویژه برای کمیته سازماندهی، از ته دل و با شادمانی، تبریک و تهنیت می گوئیم. قویا امید داریم که کنگره تان با موفقیت برگزار گردد، بطور اصولی و بصورت جدی پیش برود و با سر فرازی و افتخار به پایان رسد.

رفقا!

کانادا یکی از کشورهای امپریالیستی "گروه هشت" به شمار می رود، پس از روسیه بزرگترین کشور امپریالیستی از لحاظ مساحت است و امپریالیست های کانادایی از جمله متحدین نزدیک سیاسی - نظامی امپریالیست های امریکایی محسوب می شوند. تاسیس حزب کمونیست انقلابی، حزب پیشاهنگ پرولتاریا، در چنین کشوری، برای کارگران و زحمتکشان سراسر جهان یک نوید خوش و یک خبر شاد کننده و امید بخش است.

تاسیس حزب کمونیست انقلابی در کانادا، برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از یک جهت خاص و ویژه نیز دارای اهمیت و شایسته شاد باش و سرور است. هم اکنون قوت های نظامی امپریالیست کانادایی بخش مهمی از قوت های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی در افغانستان را تشکیل می دهند. این قوت ها که تعداد آنها به چند هزار نفر می رسد، در منطقه مهم استراتژیک قندهار متمرکز شده اند. طی چند ماه گذشته، یکی از جنرالان کانادایی فرماندهی کل نیروهای اشغالگر ناتو در افغانستان را بر عهده داشته است. طی همین مدت، نیروهای کانادایی و سائر نیروهای تحت فرماندهی این جنرال، در ولایت قندهار دست به قتل عام اهالی ملکی زده و هزاران زن و مرد و کودک را از میان برده اند و هزاران تن دیگر را زخمی و معیوب کرده اند. ویرانی های ناشی از بمباران ها، راکت پرانی ها و توپ زنی های کور، آنچنان وسیع و گسترده است که تقریباً تمامی اهالی دو ولسوالی پنجوایی و ژیری ولایت قندهار را که تعداد شان حد اقل به سیصد هزار نفر می رسد، به خاک سیاه نشانده است. ما یقین داریم که طنین پر قدرت افشاگری حزب شما در مورد این جنایات تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی، در درون دژ امپریالیستی، مبارزات پر خروش توده ها را دامن خواهد زد و به مثابه عاملی در جهت شگوفایی کل مبارزه انقلابی پرولتاری در کانادا نقش بازی خواهد کرد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان امید وار است که با حزب شما رابطه نزدیکی و پیوند

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتري !

زنده باد حزب کمونیست انقلابی کانادا !

حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان

نوامبر سال 2006 (قوس سال 1385)

ایمیل آدرس شعله جاوید

Sholajawid2@hotmail.com

استوار و محکم داشته باشید .
انترناسیونالیزم پرولتري راهنمای ما در
ایجاد ، تحکیم و پیشبرد هر دم فزاینده این
رابطه و پیوند بوده و خواهد بود . چنین
رابطه و پیوندي میان حزب شما و
هواداران ما در آن دیار از قبل به وجود
آمده و دوام کرده است و ما انتظار داریم
که بیشتر از پیش تحکیم ، گسترش و تداوم
یابد . اما اینچنین رابطه و پیوندي به نظر
ما کافی نیست . اقتضای انترناسیونالیزم
پرولتري و ضروریات پیشبرد هر چه
فشرده تر مبارزات مشترک از ما می
طلبد که سطح مناسبات میان دو حزب را
بالا تر ببریم .
یکبار دیگر تدویر کنگره انقلابی و تاسیس
حزب کمونیست انقلابی در کانادا را به
شما و تمامی کمونیست های انقلابی جهان
تبریک می گوئیم !

زنده باد جنبش بین المللی کمونیستی !

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم !

مصاحبه با رهبر مائونیست افغانستان

متن ذیل ، که قبلاً توسط مجله بین المللی " جهانی برای فتح " منتشر گردیده است ،
قسمتهای منتخبی از یک مصاحبه تنظیم شده در زمستان 2006 با صدر کمیته مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان ، است . حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان ، یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، است .
عنوان مصاحبه توسط " جهانی برای فتح " تعیین گردیده است .

چلنج هایی را این مسئله در مقابل کمونیست
های حقیقی قرار می دهد ؟

جواب :

ادعاهای کمونیستی دروغین آنها در ذات خود
نیز زمینه ساز برداشت های غلط بسیاری از
توده ها در مورد کمونیزم و کمونیست ها بود

1 - سوال -

افغانستان توسط اتحاد شوروي اشغال شد و
احزاب حاکم که در آن زمان خود را "
کمونیست " می نامیدند ، حکومت ظالمانه
ارتجاعی را بر مردم اعمال می کردند . چه

و هست . این وضعیت در همان ابتدای سر بلند کردن مبارزات ضد رژیم مزدور و مقاومت های ضد سوسیال امپریالیزم شوروی ، از لحاظ عینی و ذهنی ، فشار های شدیداً مخرب و منفی بر جنبش چپ و مبارزات شان در افغانستان اعمال نمود و انحرافات مسلط بر آنها را بیشتر از پیش عمق و گسترش بخشید . عمق و گسترش این انحرافات به نوبه خود عاملی دیگری شد در جهت تقویت هر چه بیشتر انٹی کمونیزم در جامعه و باز گذاشته شدن هر چه بیشتر دست آن در منسوب کردن جنایات سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان به کمونیزم .

انٹی کمونیزم به عنوان بخشی از یک تلاش بین المللی با تمام قوا سعی کرده و می کند که شکست سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان را شکست کمونیزم بنمایاند .

البته انٹی کمونیزم اسلامی، در دوران حاکمیت جهادی ها و طالبان ، نتوانست چهره بهتری نسبت به حاکمیت کمونیزم دروغین سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان از خود نشان دهد . این امر تا حد معینی تأثیرات انٹی کمونیزم را تضعیف کرده است . ولی عوامل عینی و ذهنی کشوری ، منطقوی و بین المللی معینی کماکان در جهت تقویت آن عمل می کند . همچنان تأثیرات مخربی که ادعاهای کمونیستی دروغین آنها بالای توده ها داشته است کماکان عمل می نماید . در نتیجه چلنج هایی که این امر در مقابل کمونیست های حقیقی در افغانستان قرار داده و می دهد ، در شرایط کنونی نیز خود نمائی می کند و پیشبرد مبارزات اصولی قاطع ، حوصله مندانه و مداوم را طلب می نماید .

یکی از این چلنج ها بر شکست سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان متکی است و توسط این امر تقویت می شود که جنبش چپ نیز در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی با شکست روبرو

گردید . انٹی کمونیست ها از این دو واقعیت این نتیجه گیری را که کمونیزم در افغانستان جای ندارد استخراج کرده و بر ذهنیت بخش هایی از توده ها جا انداخته اند . بطور مشخص انٹی کمونیست های اسلامی این نتیجه گیری را شایع ساخته اند که جامعه افغانستان یک جامعه مذهبی اسلامی است و کمونیزم که مبتنی بر جهانیستی ماتریالیستی دیالیکتیکی و ضدیت با مذهب است ، در آن جای ندارد .

بخش های مهمی از جنبش چپ افغانستان در همان موقع مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان با سپر انداختن در مقابل این چلنج ، بر آمد و پوشش اسلامی را تئوریزه کردند و جزئی از برنامه شان ساختند . بخش های دیگری گرچه از لحاظ تئوریک بر آمد و پوشش اسلامی را برنامه نویی نساختند ولی از لحاظ عملی وسیعاً به این کار مبادرت ورزیدند .

تسلیم طلبان کنونی قبلاً منسوب به چپ این موضوع را اینگونه جمع بندی می کنند که جامعه افغانستان یک جامعه نهایت عقیمانده است و تا زمانی که این عقب ماندگی رفع نگردد زمینه پیشبرد مبارزات انقلابی و کمونیستی در آن وجود ندارد .

یکی از چلنج های دیگر شیوع بر داشت نا درست از پیوند انترناسیونالیستی میان کمونیست ها است .

انٹی کمونیزم شایع ساخته است که کمونیزم به عنوان یک " ایدئولوژی وارداتی " در جامعه افغانستان زمینه ندارد و فقط می تواند از طریق تحمیل توسط قدرت یا قدرت های خارجی کمونیستی بر مردمان افغانستان ، درین جامعه جای پای متزلزل داشته باشد .

وجه معینی از این چلنج ، اینگونه در مقابل کمونیست های حقیقی قرار می گیرد که آنها فعلاً هیچ دولت حامی خارجی ندارند و لذا نمی توانند بدون چنین حمایتی در افغانستان جا باز نمایند و پا بگیرند .

گردند تفاوت میان این برنامه و برنامه سوسیال امپریالیست های شوروی و مزدوران شان را دریابند .

2- سوال -

چگونه توده ها می توانند تفاوت بین برنامه مائونیست های واقعی و برنامه رویزیونیست ها یا سوسیال امپریالیست ها را ببینند ؟

جواب -

درینجا سه موضوع کلیدی داریم و دو عرصه مبارزاتی :

سه موضوع کلیدی :

1) : تفاوت میان مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم و رویزیونیسم و تفاوت میان انترناسیونالیسم پرولتاری و سوسیال امپریالیسم .

2) : تفاوت میان انقلاب دموکراتیک نوین و آنچه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست ها در افغانستان و همچنان جاهای دیگر بنام انقلاب ملی و دموکراتیک ، انجام دادند ؛ تفاوت میان درک مائونیستی انقلاب سوسیالیستی ، انقلاب جهانی و حرکت بسوی کمونیسم و آنچه رویزیونیست ها و سوسیال امپریالیست ها درین موارد گفتند و انجام دادند .

3) : تفاوت میان استراتژی مبارزاتی جنگ خلق مائونیستی که متکی بر توده ها است و استراتژی کودتاگرایانه و یا پارلمانتاریستی رویزیونیستی که متکی بر حمایت های سوسیال امپریالیستی بوده است . ما نه تنها در عرصه مبارزاتی تئوریک باید تفاوت میان برنامه خود و برنامه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست ها را برای توده ها روشن سازیم ، بلکه این تفاوت را در پراتیک یعنی در تطبیقات عملی برنامه مان در جامعه نیز برای توده ها نشان دهیم . به عبارت دیگر ما باید اهمیت هر دو عرصه مبارزاتی تئوریکی و پراتیکی را در نظر بگیریم .

یکی از چلنج های دیگر ، اتهام استبداد بر کمونیست ها است . طوری که می دانیم حاکمیت سوسیال امپریالیست های اشغالگر و مزدوران شان در افغانستان یک حاکمیت استبدادی و متکی بر سرکوب توده ها بود . ظاهر کمونیستی این استبداد و سرکوب در ذات خود نیز خواهی نخواهی دامنگیر کمونیست های حقیقی شده و می شود ، کما اینکه انٹی کمونیسم به شدت برای تعمیم آن بالای کمونیست های حقیقی کوشیده و کماکان می کوشد .

به این ترتیب ، چلنج هائی که تجربه حاکمیت اشغالگرانه و ظالمانه ارتجاعی سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان ، در مقابل کمونیست های حقیقی قرار می دهد ، بطور خلاصه در استنتاج غلط ذیل در مورد کمونیسم بیان شده می تواند :

کمونیسم در افغانستان زمینه ندارد و فقط با تکیه بر استبداد و سرکوب توده ها و یا تجاوز و اشغالگری خارجی می تواند بر مردمان این کشور تمهیل گردد ، ولی در ان صورت نیز نمی تواند بقای دراز مدت و دوامدار داشته باشد .

طوریکه روشن است این چلنج ها بصورت مطلق ویژه شرایط و اوضاع افغانستان نبوده و صرفا دامنگیر کمونیست های حقیقی در این کشور نیست ، بلکه تقریبا به عین شکل و یا با تفاوت های کم و بیش معین ، دامنگیر کل جنبش بین المللی کمونیستی نیز هست . البته در شرایط کشوری مثل افغانستان که تطبیقگاه مستقیم کمونیسم دروغین سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست بومی شان بوده است ، شدت و گستردهگی این چلنج ها نسبت به جاهای دیگر بیشتر و وسیع تر است .

یگانه راه پاسخ دهی درست و اصولی در مقابل این چلنج ها ، بردن اصولی و جرنتمندانه برنامه کمونیست های حقیقی (مائونیست ها) و بصورت مشخص بردن برنامه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در میان توده ها است تا آنها قادر

جنبش مائونیستی افغانستان و جنبش دموکراتیک نوین مرتبط با آن، در دهه چهل خورشیدی، با مرزبندی نسبتاً روشن علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی پا به عرصه وجود گذاشت. این جنبش گرچه نتوانست به یک جنبش توده‌ئی در میان دهقانان مبدل گردد و بنا به گفته رفیق شهید اکرم یاری، همین امر یکی از عوامل فروپاشی آن در دهه پنجاه خورشیدی شد، ولی توانست در میان روشنفکران، کارگران و خرده بورژوازی شهری جا باز نموده و به یک جنبش نسبتاً وسیع توده‌ئی مبدل گردد.

در دوران مبارزه علیه رژیم کودتای هفت ثور و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست، شعله‌ئی ها وسیعاً در درون این مبارزه و مقاومت جای گرفتند و در مناطق بسیاری از کشور در میان توده‌های رزمنده و مقاومت کننده رفتند. متأسفانه این حرکت توده‌ئی تقریباً در مجموع به صورت اصولی و درست براه نیفتاد و پیش نرفت. اما با آنهم در طی چند سال اول این مبارزه و مقاومت که شعله‌ئی‌ها در آن به اشکال و صور گوناگون حضور فعال داشتند، توده‌های مناطق تحت فعالیت آنها، ولو بصورت مغشوش، ناقص و حتی در مواردی نا درست، تفاوت میان آنها و سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران رویزیونیست‌شان را هم در نظر و هم در عمل دیدند.

خاطرات این دوره‌های مبارزاتی هنوز در ذهن بخش‌های معینی از توده‌ها وجود دارد و می‌تواند بمثابة یک میدان قابل اتکای اولیه در فعالیت‌های توده‌ئی مورد استفاده قرار بگیرد و در واقع در حد معینی، علیرغم محدودیت‌ها و عدم گستردگی، بعد از برآمد جنبش نوین کمونیستی در طی بیست سال گذشته مورد استفاده قرار گرفته است. در نتیجه بخش‌های معینی از توده‌ها، میان "شعله‌ئی‌ها" و "خلفی‌ها" - پرچمی‌ها" تفاوت قائل‌اند و آنها را به یک نظر نمی‌

بینند. به عبارت دیگر، چلنج‌های ناشی از تطبیقات کمونیزم دروغین سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران رویزیونیست‌شان در افغانستان، برای کمونیست‌های حقیقی، گرچه عمیق و وسیع است اما یک امر مطلق نیست و بصورت نسبی یک میدان مبارزاتی آماده از قبل وجود دارد که در پیشبرد مبارزه برای ما یک قاعده قابل اتکا فراهم کرده است. در واقع موجودیت حزب ما دلیل زنده و روشن این مدعا است.

علاوتاً در شرایط فعلی نیز می‌توانیم بر محور فعالیت‌های مبارزاتی حزبی و تحت رهبری آن، از طریق ایجاد و فعال ساختن سازمان‌های دموکراتیک توده‌ئی در عرصه‌های مختلف، مثلاً عرصه‌های زنان، جوانان و غیره و همچنان اتحادیه‌های صنفی، مثلاً اتحادیه‌های اصناف مختلف کارگران، پیشه‌وران و غیره، برای ایجاد پیوند نسبتاً وسیع با توده‌ها بکوشیم. ما می‌توانیم از طریق پیشبرد مخفی و نیمه مخفی این فعالیت‌ها، برنامه خود را، حد اقل از جوانب معینی، در میان توده‌ها ببریم و در این موارد به روشنگری بپردازیم و در پراتیک مبارزاتی روزمره تفاوت آنرا با برنامه سوسیال امپریالیست‌ها و رویزیونیست‌ها به توده‌ها نشان دهیم. در این موارد ضرور است که حتی امکانات فعالیت‌های نسبتاً علنی، اعم از فعالیت‌های غیر قانونی و نیمه قانونی، را نیز مورد مطالعه قرار دهیم.

موضوع کلیدی این است که تحت هر گونه شرایطی و در پیشبرد هر شکلی از مبارزه باید قاطعانه توجه داشته باشیم که تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابة شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، محور فعالیت‌های مبارزاتی ما را می‌سازد و باید تمامی اشکال مبارزاتی در خدمت این محور قرار داشته باشد و به آن خدمت نماید.

بعد از شوروي ها طالبان آمد ... چه چيزي مردم را به اسلام جلب ميکند؟ چگونه کمونيست ها ميتوانند توده ها را از طرف آنها به خود جلب کنند؟

جواب -

اگر از " تحريک اسلامي " جديد حرف بزنيم بايد بگوئيم که اين تحريک در دهه چهل خورشيدي بر آمد آشکارش را نشان داد . در اين دوره براي اولين بار در تاريخ افغانستان ، نيروهاي سياسي گوناگون با گرايشات و مواضع ايديولوژيک - سياسي و ديدگاه هاي معين طبقاتي و ملي در سطح نسبتا وسيعي پا به عرصه وجود نهادند . جنبش کمونيستي (مائوئيستي) زاده شد و جنبش دموکراتيک نوين قد بر افراشت ، حزب رويزونيست و ابسته به سوسيال امپرياليزم شوروي (حزب دموکراتيک خلق افغانستان) در دو شاخه " خلق " و " پرچم " بوجود آمد ، گروپ ها و دسته هاي بورژوا ناسيوناليست و دسته ها و گروپ هاي سياسي ديگري پديدار شدند . عکس العمل ارتجاع فئودالي و مذهبي در قبال اين اوضاع ، بصورت ظهور جنبش ارتجاعي مذهبي - سياسي که از حمايت محافظه کاران دربار ، پشتيباني علني ارتجاع منطقه و عرب و التفات امپرياليزم غرب برخوردار بود ، تبارز نمود .

اما تسلط فرهنگ فئودالي بر جامعه ، موجوديت ماسک دورغين دموکراسي و ترقي خواهي بر چهره رژيم مزدور و ادعاهاي کمونيستي کاذب سوسيال امپرياليزم شوروي ، موجوديت رژيم هاي ارتجاعي اسلامي در ايران و پاکستان و حمايت بي دريغ امپرياليست هاي غربي ، رويزونيست هاي چيني و ارتجاع عرب ، آن عوامل مساعدي بودند که تسلط روز افزون نيروهاي ارتجاعي اسلامي وابسته به غرب و ارتجاع منطقه را بر مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي در افغانستان باعث گرديدند .

تسلط فرهنگ فئودالي بر جامعه باعث گرديد که مبارزات و مقاومت هاي خود جوش توده هاي مردم عليه رژيم مزدور و اشغالگران سوسيال امپرياليست رنگ و بوي اسلامي داشته و حامل شعار هاي اسلامي باشد و اين وضعيت خود بخود به نفع نيروهاي ارتجاعي اسلامي بود و زمينه مساعد براي نفوذ روز افزون آنها بر جبهات مقاومت خود بخودي بوجود آورد . درين ميان دنباله روي کمونيست ها و نيروهاي انقلابي و ملي از مبارزات و مقاومت هاي خود بخودي توده هاي مردم و حتي اتخاذ مواضع تسليم طلبانه توسط آنها در قبال نيروهاي ارتجاعي اسلامي ، زمينه مساعد ديگري براي تسلط روز افزون اسلامي ها بر مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي بوجود آورد .

به اين ترتيب تسلط روز افزون احزاب ارتجاعي اسلامي بر مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي در افغانستان زمينه ساز حاکميت آنها بر افغانستان بعد از فروپاشي رژيم نجيب گرديد .

چنانچه ديديم اسلام يگانه عامل اين تسلط و حاکميت نبوده است ، بلکه در پهلوي عوامل اسلامي ، عوامل نيرومند ديگري نيز دخيل بوده و بصورت جدي نقش بازي کرده اند .

پيشروي برق آسا و تبديل شدن سريع طالبان از يک نيروي کوچک به يک نيروي بزرگ مدعي حاکميت سرتاسري در واقع محصول تجمع سه عامل نيرومند امپرياليستي و ارتجاعي در چوکات اين " تحريک " بود . امپرياليستهاي امريکائي و انگليسي نه تنها در بنيانگراي اين " تحريک " ارتجاعي از پشت پرده سهم گرفتند ، بلکه به حمايتهاي مستقيم و غير مستقيم از آن پرداختند .

به اين ترتيب از ميان سه عامل ايجاد کننده و پرورش دهنده طالبان ، صرفا يکي از آنها عامل اسلامي بود . اين عامل اسلامي نيز نه در تقابل با کمونيست ها و يا نيروي غير اسلامي ديگري ، بلکه عليه " فسق و فجور مجاهدين اسلامي " (آن عملکرد هاي جهادي

اسلامی حاکم بر کشور های منطقه و عرب که مزدوران گوش بفرمان امپریالیست ها هستند ، قرار دارد . بخش عمده طبقات فئودال و بورژواکمپرادور حامیان اصلی طبقاتی این اسلامیزم هستند . طبعاً تا زمانی که این سلطه مستعمراتی - نیمه فئودالی توسط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیشرفت های آن به مصاف طلبیده نشود، خواهی نخواهی پایه توده ئی خود را خواهد داشت .

اما تا جائیکه به اسلامیزم طالبانی کنونی در افغانستان و به کل اسلامیزم القاعده ئی در جهان مربوط است ، در شرایط مشخص کنونی عوامل دیگری دخیل است . سرکوب این اسلامیزم بهانه مهمی برای کارزار جهانی تجاوزکارانه امپریالیست های امریکائی قرار داده شده است .

به عبارت روشن تر طالبان به مثابه بخشی از یک حرکت وسیع بین المللی می جنگند . طبعاً این عامل نقش خود را در کشاندن بخش هائی از توده ها بسوی طالبان بازی می نماید .

در واقع به دلیل نبود یک الترناٹیو قدرتمند انقلابی کمونیستی و حتی ناسیونالیستی ضد امریکائی درکشور های اسلامی ، منجمله افغانستان ، است که امروز عقده ها و نفرت های ضد امپریالیستی و بطور مشخص ضد امریکائی توده ها در مسیر اسلامیستی جنون آمیز می افتد و شکل یک حرکت اجتماعی ارتجاعی و استبدادی مذهبی را بخود می گیرد که به یک معنی توجیه کننده کارزار جهانی " صدور ترقی و دموکراسی " توسط امپریالیست های امریکائی می شود . اگر الترناٹیو قدرتمند انقلابی در افغانستان و سایر کشور های اسلامی وجود می داشت ، در شرایطی که اسلامیزم عمدتاً خادم و خدمتگار متجاوزین و اشغالگران امپریالیست است ، مبارزه علیه آنها نمی توانست در قالب اسلامیستی طالبی و القاعده ئی بروز نماید و اگر بروز هم می کرد نمی توانست در حد کنونی نیرومند و گسترده باشد .

ها که به نظر طالبان خلاف شریعت اسلامی بود) عمل کرد . به عبارت دیگر نقش این عامل آن بود که " جنگ بین المسلمین " را شرعی و رسمی ساخت .

به این ترتیب اگر ارتجاع اسلامی را در مجموع در نظر بگیریم می بینیم که بخش عمده آن در واقع در رژیم پوشالی یعنی " جمهوری اسلامی افغانستان " گرد آمده است که قدرت دست نشانگی و حمایت اشغالگران امریکائی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی خارجی شان را با خود دارد . لذا طالبان امروزی ممثل اصلی اسلامیزم در افغانستان نیستند .

اگر موضوع را در سطح کل کشور های اسلامی و حتی کل جهان در نظر بگیریم ، نیز می بینیم که پان اسلامیزم ضد امریکائی (تیپ اسلام القاعده ئی) نیروی عمده اسلامیست ها را نمی سازد .

یقیناً جنایات بی شمار اسلامیست های " جهادی " و " طالبی " در دوران حاکمیت " دولت اسلامی " جهادی ها و " امارت اسلامی " طالبان ، حنای اسلامیزم را تا حد زیادی در نزد توده ها کم رنگ ساخته و زمینه های مساعد برای جلب شدن آنها به سوی گرایشات سیاسی غیر مذهبی به وجود آورده است . این زمینه ها برای کمونیست ها در جهت جلب توده ها بسوی خود شان بخوبی قابل استفاده است .

تسلط فرهنگ فئودالی بر جامعه بصورت خود بخودی زمینه های توده ئی آنها را تولید و باز تولید می نماید و عدم حضور نیرومند سیاست غیر مذهبی در جامعه ، بطور مشخص سیاست کمونیست ها ، بخش عظیمی از توده ها را به دور باطل سرگردانی میان جناح های مختلف اسلامیست و یا بی تفاوتی سیاسی می کشاند .

تا جائیکه به اسلامیزم رژیم دست نشانده که در قانون اساسی رژیم مسجل شده است ، مربوط می باشد ، این اسلامیزم مورد حمایت امپریالیست های اشغالگر و همچنان ارتجاع

تقویت و گسترش یابد. براه انداختن و رهبری چنین جنبشی، یکی از وظایف مهم دموکراتیک کمونیست ها است، چرا که در عصر حاضر بورژوازی قادر به ایجاد و رهبری چنین جنبشی نیست و این وظیفه همانند تمامی وظایف اصلی دیگر دموکراتیک بر عهده کمونیست ها قرار گرفته است.

کمونیست ها در کشاندن توده ها از سوی اسلامیت ها بطرف خود شان بطور مشخص نیازمند پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک در سطح جهان بینی یعنی مبارزه علیه ایده آلیزم و تبلیغ و ترویج ماتریالیزم دیالکتیک هستند. این مبارزه سطوح دیگر مبارزات ایدئولوژیک یعنی مبارزه علیه اصول بینشی اقتصادی و سیاسی اسلام و تبلیغ و ترویج برای اساسات اقتصادی و سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را نیز دربر می گیرد. بدون پیشبرد موفقیت آمیز این مبارزه حزب کمونیست نمی تواند به یک حزب توده ئی مبدل گردد. یقیناً خصلت دراز مدت این مبارزه را باید در نظر گرفت. اما این خصلت دلیلی برای بی توجهی به چنین مبارزه ای نمی تواند تلقی گردد. این مبارزه به دلیل سطح بالای ترویجی و سائر خصایل خود نمی تواند مثل مبارزه برای سکولاریزم میدان تودئی وسیعی داشته باشد، ولی پیشبرد آن الزامی و گریز ناپذیر است. مسئله اسلام در افغانستان و کشور های مشابه دیگر مثل ایران صرفاً مسئله اعتقادات مذهبی توده ها نیست. ما با حاکمیت اسلامی روبروئیم و بطور مشخص با جمهوری اسلامی در حال مبارزه ایم. در شرایط ما سیاست دینی اسلامی حاکم شمشیر انتی کمونیزم را در دست دارد. کمونیست ها نمی توانند مبارزه همه جانبه علیه این دشمن شمشیر بدست را به فراموشی بسپارند.

مبارزه کمونیست های افغانستان، برای کشاندن توده هائی که با انگیزه های ضد امریکائی در رکاب طالبان می جنگند، بسوی خود شان، باید بمثابة بخشی از یک مبارزه بین المللی در نظر گرفته شود. این مبارزه باید در متن مبارزه و مقاومت علیه کارزار تجاوز کارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکائی و متحدین و دست نشانندگان شان و با تکیه بر آن و بر محور آن، در سطح جهان، منطقه و افغانستان پیش برده شود. تا زمانی که ما نتوانیم نقش مان را در مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشانگان شان به نحو قدرتمندی ایفا نماییم، طالبان کماکان قادر خواهند بود احساسات ضد امریکائی توده ها را به نفع خود شان بسیج و سازماندهی نمایند.

اسلامیزم طالبان نقاط ضعف بسیار جدی دارد. طالبان در زمان قدرت شان، تحت نام "امارت اسلامی"، استبداد شدیدی را بالای توده های مردم اعمال نمودند که یکی از وجوهای آن اعمال شوونیزم غلیظ بالای ملیتهای غیر پشتون بود. به همین جهت، اسلامیزم طالبان در میان توده های مربوط به ملیتهای غیر پشتون طرفدار ندارد. عدم حضور اسلامیزم طالبان در میان توده های غیر پشتون زمینه های مساعد وسیعی برای ما در میان آنها بوجود می آورد که می توانیم مخالفت توده ها علیه اشغالگران و دست نشانگان شان را بسیج و سازماندهی نماییم. قابل تذکر است که این گفته هرگز به این معنی نیست که در میان توده های پشتون هیچ زمینه ای برای بسیج و سازماندهی مخالفت ها و مقاومت های توده ها علیه اشغالگران و دست نشانگان شان نداریم. چنین زمینه ای وجود دارد زیرا که توده های پشتون نیز از استبداد خشن طالبان بی بهره نبوده اند.

کمونیست ها، در مبارزه علیه تئوکراسی اسلامی و کشاندن توده ها به سوی خود شان، آن زمانی زمینه های وسیع برای موفقیت بدست خواهند آورد که جنبش سیاسی سکولار

هاي اشغال شده ديگر نمي تواند باعث تطبيق معيار هاي دموکراتيک گردد ، چرا که تجاوز نظامي به یک کشور و اشغال آن از طريق زور ، استبدادي ترين عملي است که در حق یک کشور و مردمان آن مي تواند اجرا شود . اما گذشته از اين موضوعات کلي ، آنچه را که امپرياليست هاي امريکائي و دست نشاندگان شان بنام دموکراسي تبليغ مي نمايند ، بطور مشخص عبارت از چه چيزي است ؟ نمونه افغانستان را در نظر بگيريم . در چنين دولتي ، مطابق به احکام قانون اساسي آن ، فعاليت احزاب سياسي ، حق آزادي بيان و عقیده ، آزادي مطبوعات و در یک کلام تمامي حقوق و آزادي هاي مدني فردي و اجتماعي در چوکات اسلام و احکام اسلامي تعريف و تحديد مي گردند و در بيرون از آن مجاز نبوده و غير قانوني محسوب مي گردند . تا اينجا فرق جمهوري اسلامي کنوني با امارت اسلامي طالبان صرفا در اين است که آن امارت اسلامي نظام اسلامي یک حزبي بود و اين جمهوري اسلامي نظام اسلامي چند حزبي يا چندین حزبي است . در چنين " جمهوري " اي احزاب ، مطبوعات و باور هاي غير اسلامي ، اعم از کمونيست و غير کمونيست ، از فعاليت و موجوديت قانوني برخوردار نيستند . بعضي ها خوش دارند اين نظام را " دموکراسي اسلامي " بنامند . اما " دموکراسي اسلامي " اسم بي مسما و بي مفهوم است ، همانگونه که " جمهوري اسلامي " اسم بي مسما و بي مفهوم است . دموکراسي فقط با سکولاريزم و نظام لائیک مي تواند تعريف گردد و معني و مفهوم پيدا نمايد . بعضي از نظريه پردازان جمهوري اسلامي افغانستان صريحا مي گویند که در افغانستان دموکراسي بمثابه یک روش مطرح است و نه مثابه یک بينش . به عبارت ديگر ، بينش همان بينش شرعي و اسلامي است که قواعد و احکام اساسي و اصلي آن توسط شارع تعيين و تثبيت گردیده و کسي در آن حق تعديل و تغيير را

شعار " دموکراسي " را علم کرده اند تا تجاوز شان بر افغانستان و بقيه جاها را توجيه کنند . اين چگونه مي تواند پاسخ داده شود .

جواب -

پاسخ ما اين است که علم شدن شعار دموکراسي توسط امپرياليست هاي امريکائي بمثابه روپوشي در خدمت کارزار تجاوزکارانه آنها قرار دارد . حزب ما هميشه روي اين نکته تاکيد کرده است که حق تعيين سرنوشت مردمان یک کشور اشغال شده توسط قوت هاي متجاوز امپرياليستي و ارتجاعي خارجي در اساس پامال شده و از ميان رفته است و چنين مردماني نمي توانند و قادر نيستند از حق داشتن دموکراسي ، حتي به مفهوم نيمه مستعمراتي آن ، بر خوردار شوند . از جانب ديگر قدرت هاي متجاوز و اشغالگر امپرياليستي و ارتجاعي خارجي اي که استقلال یک کشور و حق خود اراديت مردمان آن کشور را مورد پامالي و تجاوز قرار مي دهند ، نمي توانند آورندگان دموکراسي براي چنين کشوري و مردمان آن باشند . آن به اصطلاح دموکراسي سر و دم بریده اي که امپرياليست هاي امريکائي مثلا براي افغانستان آورده اند ، خاصيت اصلي اش اين است که براي مردمان یک کشور اشغال شده اين توهم را بوجود آورد که آنها در تعيين سرنوشت خود و کشورشان داراي حق و اختيار هستند و تعيين و انتخاب حاکميت بدست آنها است .

موضوع ديگر اين است که باند حاکم فعلي در ايالات متحده امريکا ، حتي در کشور خودش معيار هاي دموکراسي بورژوايي امپرياليستي را که سال هاي سال در اين کشور بر قرار بوده است ، و سيعا پامال مي نمايد و حقوق مدني خود مردم امريکا را مورد تعدي هاي فراوان قرار مي دهد . بهانه اش هم مبارزه عليه تروريزم است . اين بهانه اگر در خود امريکا باعث زير پا گذاشتن معيار هاي معمول دموکراسي بورژوا امپرياليستي گردد ، در افغانستان و کشور

یقیناً این مبارزه صرفاً به تبلیغ و ترویج برای دموکراسی نوین محدود نبوده و نمی تواند در همین حد نگاه داشته شود. دفاع از میراث پر بار انقلابات پیروزمند سوسیالیستی گذشته و آزادی های گسترده ای که برای توده ها به ارمان آورده بودند و تبلیغ و ترویج پر قدرت آنها نیز در محراق این وظیفه قرار دارد.

درین مبارزه ما باید بر برتری تطبیقات گذشته سوسیالیزم نسبت به نظام سرمایه داری و نظام نیمه فئودالی وابسته به نظام سرمایه داری امپریالیستی در تمامی عرصه ها، منجمله در عرصه تامین دموکراسی توسط دیکتاتوری پرولتاریا برای توده های مردم، به ویژه عالی ترین دستاورد این تطبیقات یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین تکیه نماییم.

5 - سوال -

چرا کشش به " جبهه ایزم " برای مدفون کردن نقش کمونیست ها در جبهه متحد - در کشور شما این همه قدرتمند بوده است؟ چه درس هائی از شکست کمونیست ها در بر افراشتن پرچم مستقل در پروسه جنگ ضد شوروی می تواند گرفته شود؟

جواب -

سازمان جوانان مترقی به عنوان سازمان بنیانگذار جنبش کمونیستی (مائوئیستی) افغانستان دید نادرستی در مورد مخفی کاری داشت. این سازمان در نشست عمومی دوم خود (در میزان سال 1346) فیصله به عمل آورد که یک نشریه دموکراتیک و یک نشریه کمونیستی - که در اسناد رسمی نشست تحت عنوان نشریه ای که زبان بی قید و بند انقلاب باشد یاد گردید - منتشر نماید. نشریه کمونیستی هیچ وقت منتشر نشد. اما نشریه دموکراتیک همان جریده شعله جاوید بود که اجازه نشر آن از اداره مطبوعات حکومت وقت گرفته شده بود و صرفاً یازده شماره به نشر رسید و بعد از آن توسط حکومت توقیف گردید. سازمان برای انتشار این نشریه با دو

ندارد. دموکراسی بمثابه یک روش در واقع استفاده ایزاری از به اصطلاح دموکراسی در داخل چوکات نظام ضد دموکراتیک دینی اسلامی برای آرایش و مدرن نمایاندن آن است.

به این ترتیب وظیفه ما افشای هر چه وسیع تر و پیگیر تر نیرنگ امپریالیست های اشغالگر است که تجاوز و اشغالگری شان را پوشش به اصطلاح دموکراسی داده اند. افشای هرچه وسیع تر و پیگیرتر دموکراسی قلبی اهدائی اشغالگران نیز در متن و بطن این وظیفه قرار دارد. این وظایف باید در راستای تدارک، برپائی و به پیش سوق دادن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان پیش برده شوند.

اکثریت قاطع توده ها فریفته دموکراسی قلبی اهدائی امپریالیست های اشغالگر نشده و آن را نپذیرفته اند. گرچه انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده نیز یک انتخابات ناکام بود و اکثریت توده ها در آن شرکت نکردند. اما گستردگی ناکامی انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم آنچنان روشن و آفتابی است که خود امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندگان شان نیز معترف اند که اکثریت

در آن شرکت نکرده اند.

ما باید مدل دموکراسی مورد خواست خود مان را یعنی دموکراسی نوین را در مقابل دموکراسی قلبی آنها مطرح نماییم و در نظر و عمل برتری آنرا به توده ها نشان دهیم.

ما باید تطبیقات عملی گذشته دموکراسی نوین در انقلابات پیروزمند گذشته را با قدرت و قوت مطرح نماییم و نشان دهیم که چگونه دموکراسی نوین توانست آزادی و بهروزی بی سابقه ای برای توده ها بوجود بیاورد.

آزادی و بهروزی ای که حتی دموکراسی واقعی بورژوائی نتوانسته، و نمی تواند، در دسترس توده ها قرار دهد، چه رسد به دموکراسی قلبی مستعمراتی - نیمه فئودالی جمهوری اسلامی افغانستان.

آینده نا معلوم بود. این طرح به نتیجه نرسید و چنین جبهه ای اساساً تشکیل نگردید. عمق و گسترش انحرافات در جبهه گرائی های رسمی و غیر رسمی بعدی به شدت افزایش یافت.

جبهه متحد ملی، مربوط به "ساما" و جبهه مبارزین مجاهد، مربوط به سازمان رهائی، با خواست جمهوری اسلامی بمیان آمدند. این خواست نه تنها دنباله روی از جنبش های خود بخودی توده نی علیه رژیم کودتا که معمولاً شکل مذهبی داشت، بود، بلکه تسلیم طلبی از احزاب اسلامی را نیز منعکس می کرد.

"ساما" سازمانی بود که اصلاً بصورت رسمی و در اسناد سازمانی ادعاهای کمونیستی نداشت، دارای برنامه درونی دموکراتیک و برنامه بیرونی (اعلام مواضع) با خواست جمهوری اسلامی بود. گروه انقلابی خلق های افغانستان، که پس از انتشار مشعل رهائی اسم سازمان رهائی بخود گرفت، بعد از خزان سال 1357 با رویزبونیست های حاکم بر چین پیوند یافت و اکنون نیزم آن به رویزبونیزم تکامل منفی یافت. گروه انقلابی و سازمان رهائی نه تنها خواست جمهوری اسلامی بلکه خواست انقلاب اسلامی را نیز در اسناد شان به میان کشیدند.

در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ساما در چند نقطه و برای چند سال بنام خود جنگید، اما با علم کردن برنامه بیرونی "و با خواست جمهوری اسلامی. ولی در جاهای بسیاری مستقیماً تحت درفش احزاب اسلامی خزید. سازمان رهائی غیر از کودتای بالاحصار کابل که گویا از طرف "جبهه مبارزین مجاهد"، آنهم با خواست جمهوری اسلامی، براه افتاد، مجموعاً در تمام نقاط افغانستان برای شرکت در جنگ مقاومت در زیر درفش احزاب اسلامی پوشش گرفت.

محفل چپ بیرون از سازمان وارد همکاری گردید. اما به این صورت که موجودیت سازمان و برنامه آنرا از این محافل پنهان نمود و بر علاوه خود را برای آنها بصورت دو محفل مستقل از هم (محفل یاری ها و محفل محمودی ها) نمایاند. در حالیکه جریان دموکراتیک نوین به سرعت به یک جنبش وسیع در کشور مبدل گردید، سازمان جوانان مترقی تا آخر به شیوه جلب و جذب انفرادی و شدیداً محدود و معدود منسوبین این جنبش به سازمان ادامه داد. مسئله صرفاً بر سر مخفی کردن سازمان و برنامه آن از جریان نبود، بلکه دامن زدن و شیوع این بینش غلط نیز بود که موجودیت سازمان و حزب و رهبری متشکل مورد ضرورت نیست و جنبش توده نی کافی است. سازمان جوانان مترقی ضرورت مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست را اصلاً مطرح نکرد. شعله نی ها با اینچنین بینشی پرورش یافتند. در واقع همین بینش یعنی بینش بی توجهی و کم توجهی به کار متشکل و تحت رهبری متمرکز، که در واقع چیزی جز بی توجهی به رهبریت پرولتری و حزبیت کمونیستی نبود، در سطوح و درجات مختلف، منشاء تاریخی تمامی دنباله روی ها و جبهه گرائی های بعدی منسوبین پراکنده و متشتت جریان، بعد از کودتای ثور و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان گردید.

"سرخا" اولین سازمان چپ بود که طرح اتحاد جبهوی تمام چپی ها را رسماً به میان کشید. "سرخا" می گفت که تشکیل حزب بنا به موجودیت اختلافات عدیده به زودی ممکن نیست ولی مبارزه متحدانه علیه رژیم کودتا ضرورت عاجل دارد، بناءً می توان و باید تمام چپی ها را در یک جبهه، متحد نمود. این طرح در واقع مبتنی بر طفره رفتن از پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برای ایجاد حزب کمونیست بمثابه یک وظیفه عاجل و حواله نمودن آن به یک

کمونیست هائیکه کمونیست نبودند نمی توانستند در بر افراشتن درفش مستقل کمونیست ها در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی شکست نخورند . آنها اصلا در خط بر افراشتن درفش مستقل کمونیست ها در جنگ قرار نداشتند و اگر بعضا در حرف چیز هائی در این مورد بر زبان آوردند ، در عمل روی آن استواری نشان ندادند . آنها شکست خوردند . وقتی از درون این شکست ، جنبش نوین کمونیستی در وجود حلقات و دسته های ضعیف سر بلند کرد ، با مصروفیت در کار های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی اولیه برای رفع ابهامات و سر درگمی ها ، اساسا فرصت و توان آنرا نیافت که برای شرکت در جنگ مقاومت ، و بطریق اولی برای تامین نقش مستقل کمونیست ها در این جنگ ، عملا کاری انجام دهد .

امروز یکبار دیگر این ضرورت مبارزاتی در برابر ما قرار گرفته است که برای جنگین مستقل علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکائی ، متحدین شان و رژیم دست نشانده شان تدارک ببینیم و هر چه زود تر این چلنج را پاسخ مثبت دهیم . برای پاسخ مثبت دادن به این چلنج ما چند زمینه مساعد داریم :

اول : تجربه جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی () .

دوم : ما امروز حزب مان را داریم و بنا برین سلاح اساسی مبارزات کمونیست ها را که در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در اختیار نداشتیم ، اکنون در اختیار داریم .

سوم : موجودیت حزب رزمنده ای مانند حزب کمونیست انقلابی امریکا در داخل دژ امپریالیزم متجاوز و اشغالگر برای برپائی و پیشبرد مستقلانه جنگ مانوئیست های افغانستان و توده های تحت رهبری آنها علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان یک زمینه مساعد بسیار خوب است . چنین

به این ترتیب این دو سازمان شرکت در جنگ مقاومت را به یک امر مطلق و غیر مشروط مبدل کردند و نظرا و عملا نه تنها مبارزات کمونیستی و دموکراتیک را منحل کردند ، بلکه مبارزات ملی را نیز بصورت جنگیدن در زیر درفش اسلامیزم پیش بردند و از یک مبارزه ملی مبتنی بر ناسیونالیزم غیر مذهبی نیز انصراف کردند .

سائر سازمان های چپ با وجود اینکه در سطح اسناد سازمانی برای جمهوری اسلامی شعار ندادند و حتی بعضی های شان موضوع تشکیل حزب کمونیست افغانستان را ظاهرا بصورت جدی مطرح کردند ، اما در عمل همه برای شرکت در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در زیر پوشش احزاب اسلامی قرار گرفتند و نخواستند و نتوانستند بطور مستقلانه در این جنگ شرکت کنند .

به این ترتیب مجموع سازمان های چپ ، همسوئی با احزاب اسلامی در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را نه تنها به قیمت انصراف از نقش مستقل کمونیست ها در این جنگ ، بلکه به قیمت انصراف از مبارزات دموکراتیک و حتی مبارزات ملی مبتنی بر ناسیونالیزم غیر مذهبی حفظ کردند .

نقش کمونیست ها در جبهه متحد نقش رهبری کننده است . طبیعی است که تامین این نقش در قدم اول مستلزم استقلال کمونیست ها در جبهه متحد است . بدون استقلال نقش رهبری کننده ای نمی تواند مطرح باشد ، کما اینکه برای تامین نقش رهبری کننده کمونیست ها در جبهه متحد داشتن استقلال نیز به تنهایی کافی نیست . مادامی که نه تنها نقش رهبری کننده کمونیست ها در جبهه مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم مدفون گردد ، بلکه نقش مستقل کمونیستی آنها و حتی نقش مستقل دموکراتیک و حتی ملی آنها نیز مدفون گردد ، معلوم است که به قول رفیق اوکیان ، این کمونیست ها ، کمونیست نیستند و حتی میتوان گفت دموکرات ها و ملیون استوار نیستند .

زمینه ای در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در درون شوروی موجود نبود .

چهارم : اسلامیت های طالبی که امروز علیه امریکائی ها و رژیم کرزی می جنگند ، دست پروردگان دیروزی خود امپریالیست های امریکائی اند . بر علاوه آنها در زمان حاکمیت شان جنایات بی شماری در حق توده های مردم مرتکب شده اند .

با توجه به این مطالب است که حزب ما شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شانرا مطرح کرده است . این جنگ ، جنگ مقاومت مستقلی است که باید مائوئیست ها و توده های تحت رهبری شان به راه بیندازند و به پیش ببرند . این جنگ ، جنگ مقاومت است ، یعنی جنگ مقاومت علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان در جهت تامین استقلال کشور است و نه جهاد

اسلامی . این جنگ ، جنگ ملی و بخاطر آزادی ملی است ، یعنی جنگ مذهبی و بطور مشخص جنگ اسلامی و جنگ مسلمانان علیه عیسویان نیست . این جنگ ، جنگ مردمی است ، یعنی جنگ طبقات مردمی است و نه جنگ طبقات استثمارگر فنودال و بورژوا کمپرادور . این جنگ ، جنگ انقلابی است و نه جنگی برای حفظ نظام استثمارگرانه و ستمگرانه موجود . به عبارت دیگر این جنگ ، جنگی است در راستای انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی .

ما در حال حاضر برای بر پائی و پیشبرد چنین جنگی تدارک می بینیم . امید داریم با پشت گرمی جنبش بین المللی کمونیستی ، بطور مشخص پشت گرمی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، هر چه زود تر و موفقانه تر این مرحله مبارزاتی را پشت سر بگذاریم و در میدان کارزار افغانستان درفش جنگی مستقل مائوئیستی را بر افرازیم و به پیش رویم .

گزارشی از کنفرانس مشترک سازمان ها و احزاب مارکسیست –
 لنینیست – مائوئیست کشورهای مختلف به مناسبت چهلمین
 سالگرد " انتقاد از خود " حزب کمونیست اندونیزیا
 صفحه (9)

پیام تبریکیه از طرف
 " گروه کمونیست های انقلابی در خلیج "
 به
 حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

صفحه (31)

اول ماه می به عنوان روز بین املی کارگران جهان باید به رسمیت شناخته شود

صفحه (47)

پیام به کنگره موسس حزب کمونیست انقلابی کانادا
 صفحه (32)

مصاحبه مجله بین المللی جهانی برای فتح با صدر

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان

(34) صفحه